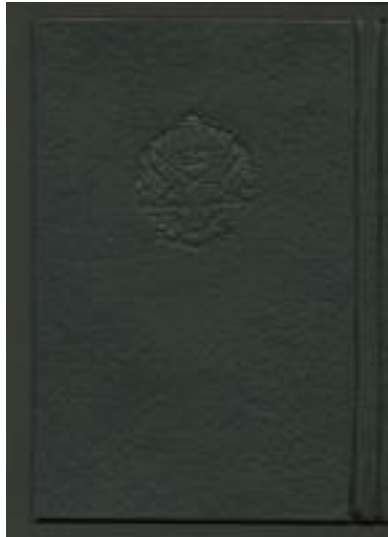


[Afghanistan Digital Library](#)

adl0948

<http://hdl.handle.net/2333.1/dncjsz29>

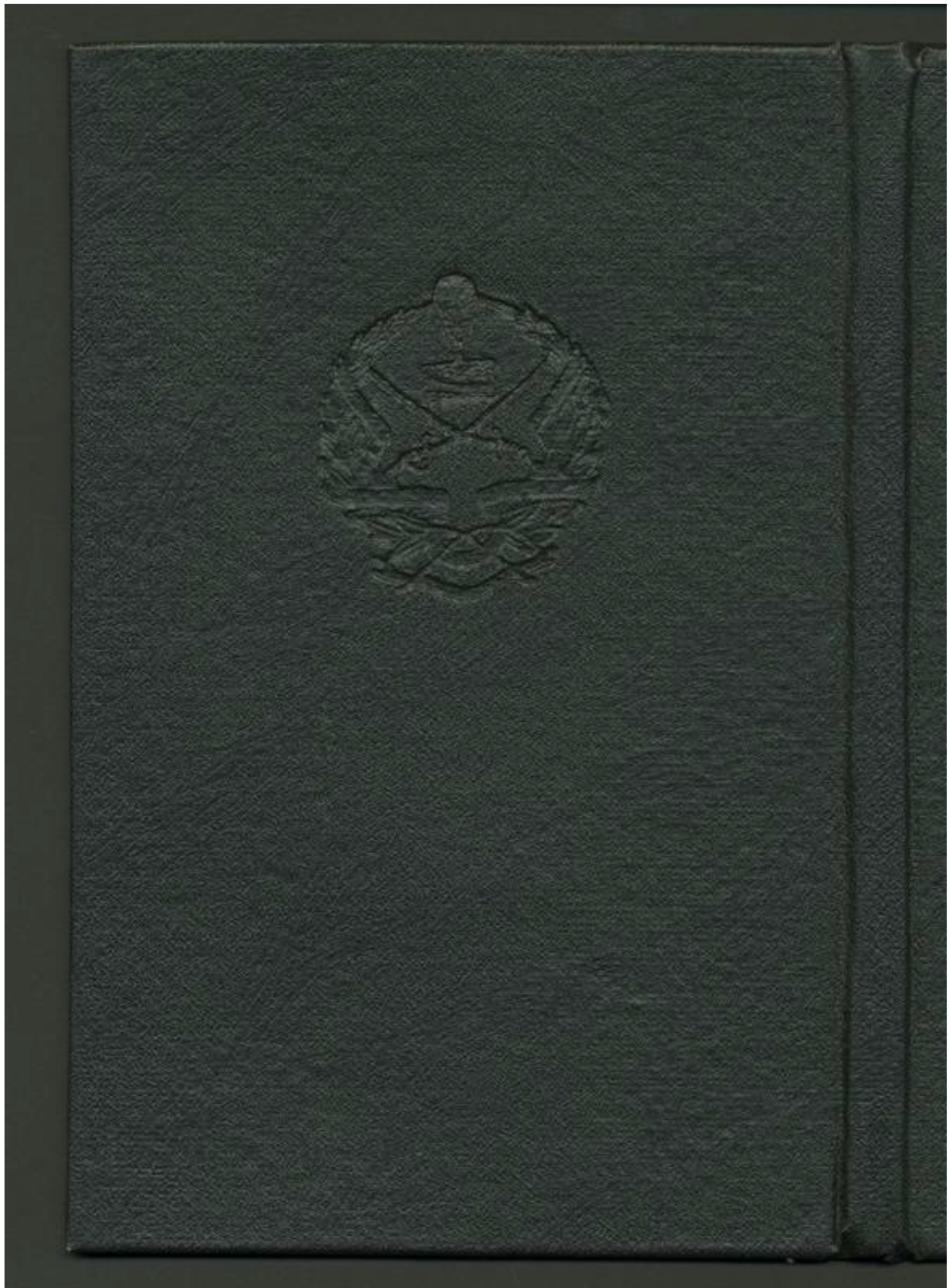


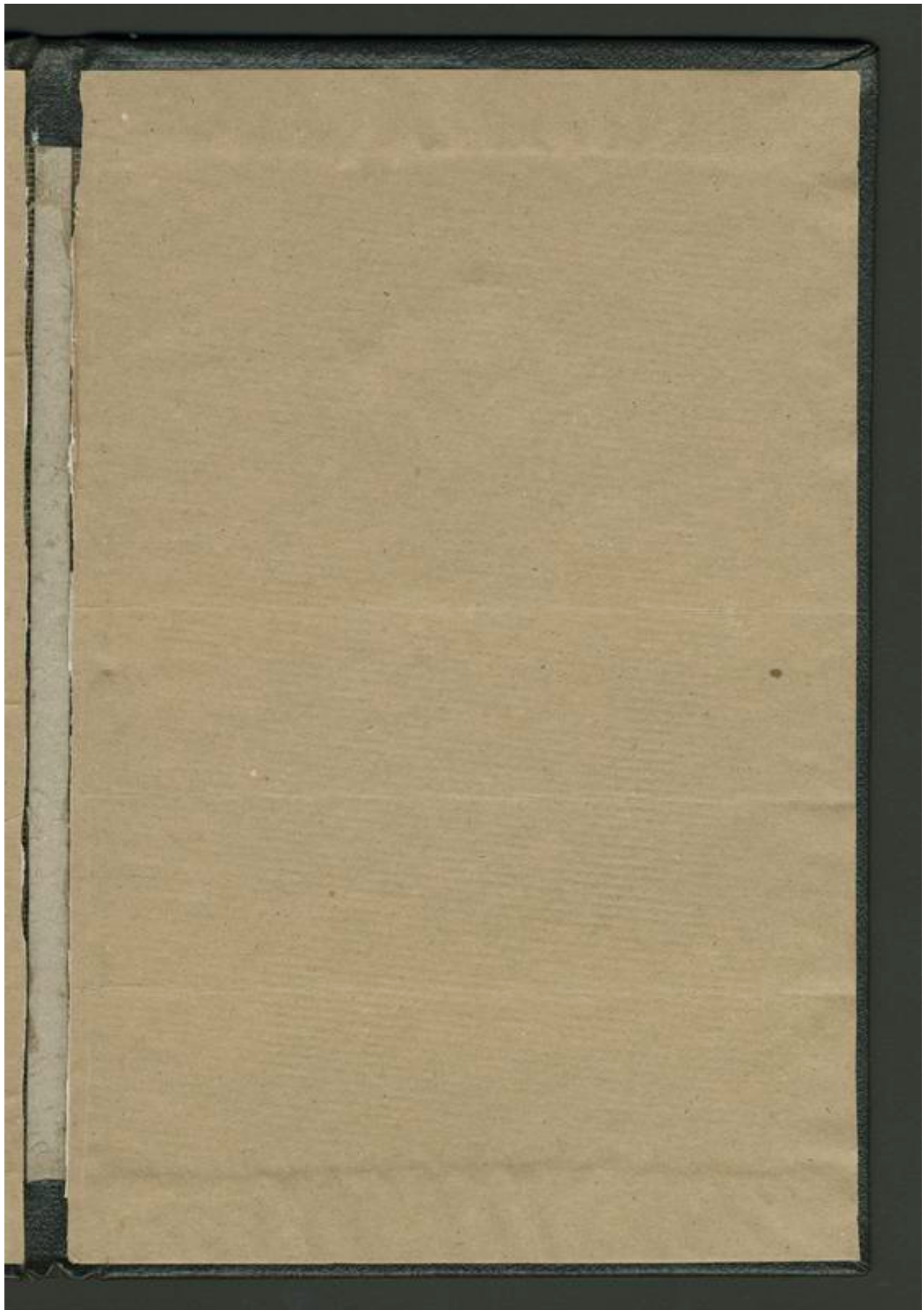
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

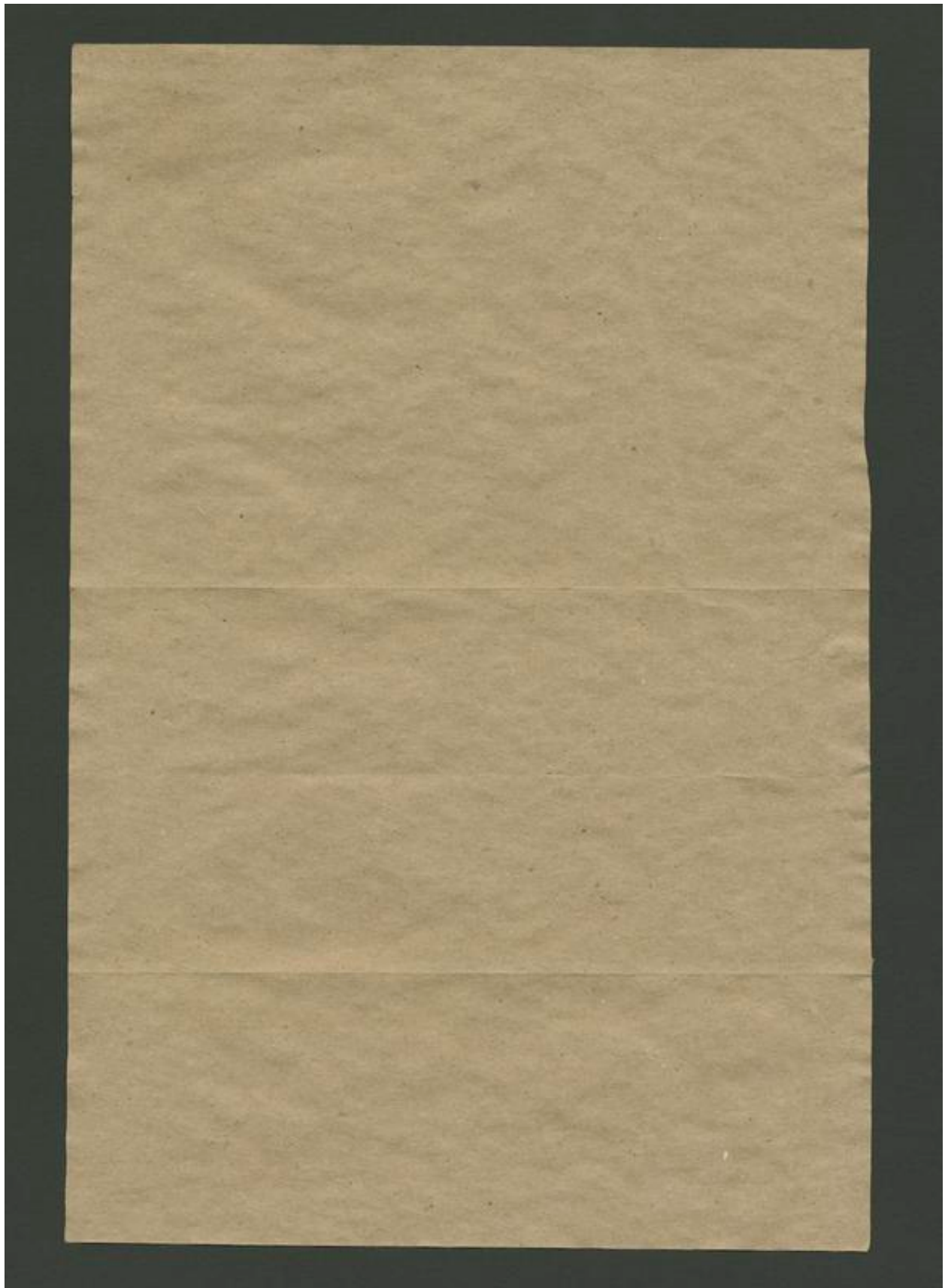
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

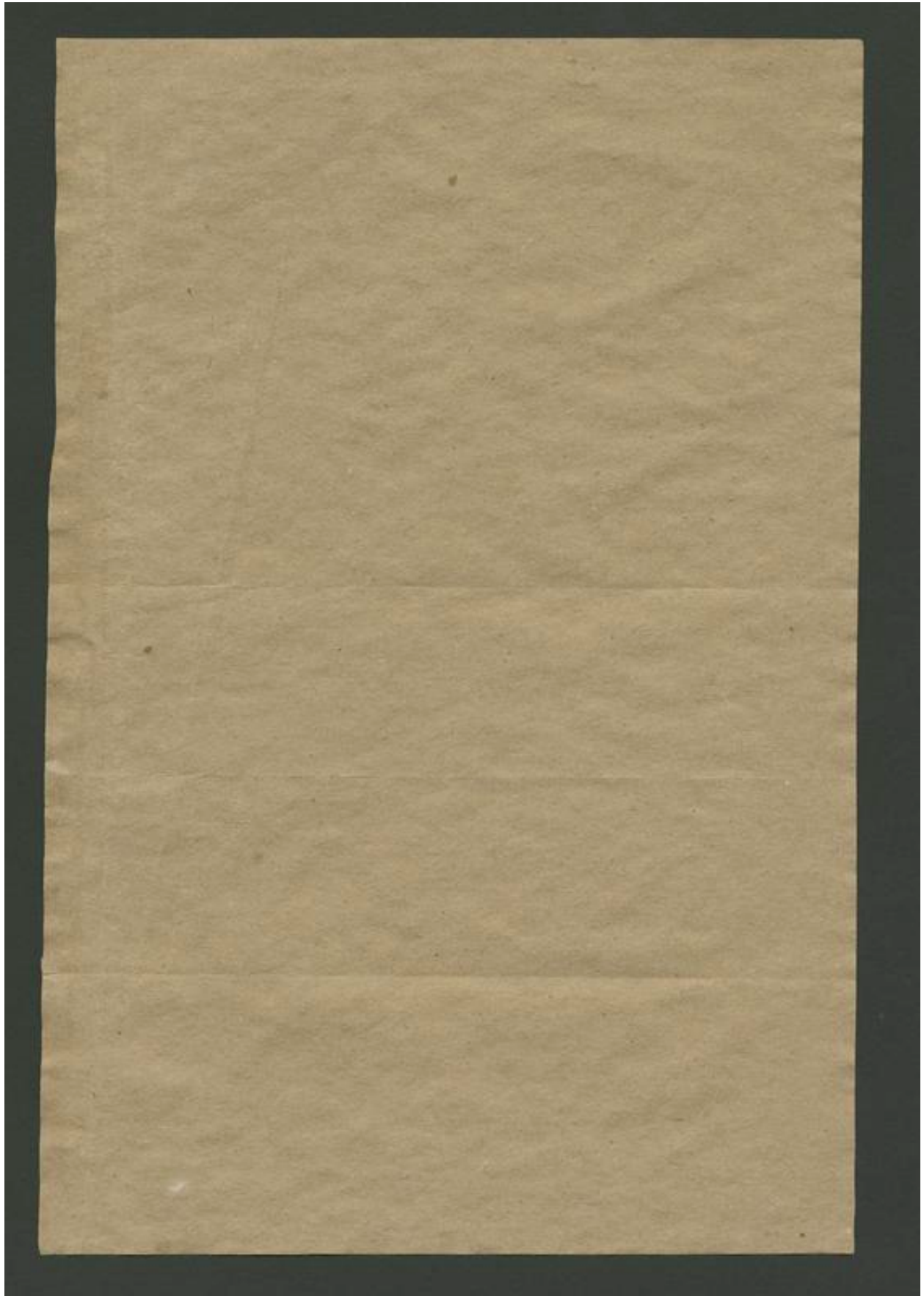
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

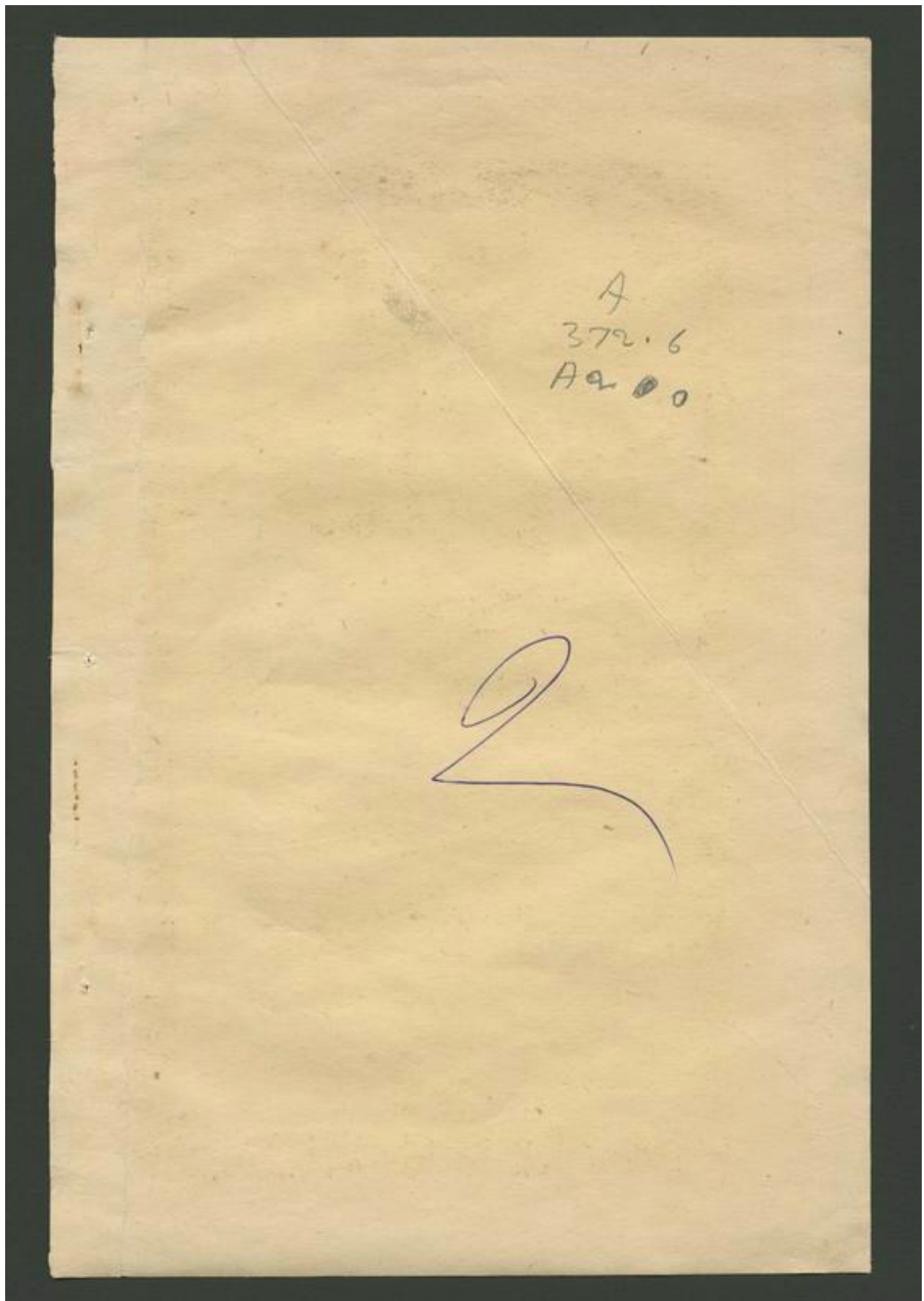












A
372.6
Aa 00

2

ریاست واز التالیف

ادبیات

۱۳

وزارت معارف

سلسله

۸۵



اصول انشا

مطابق پروگرام پنجم ابتدائی
تحریر

قاری عبد اللہ

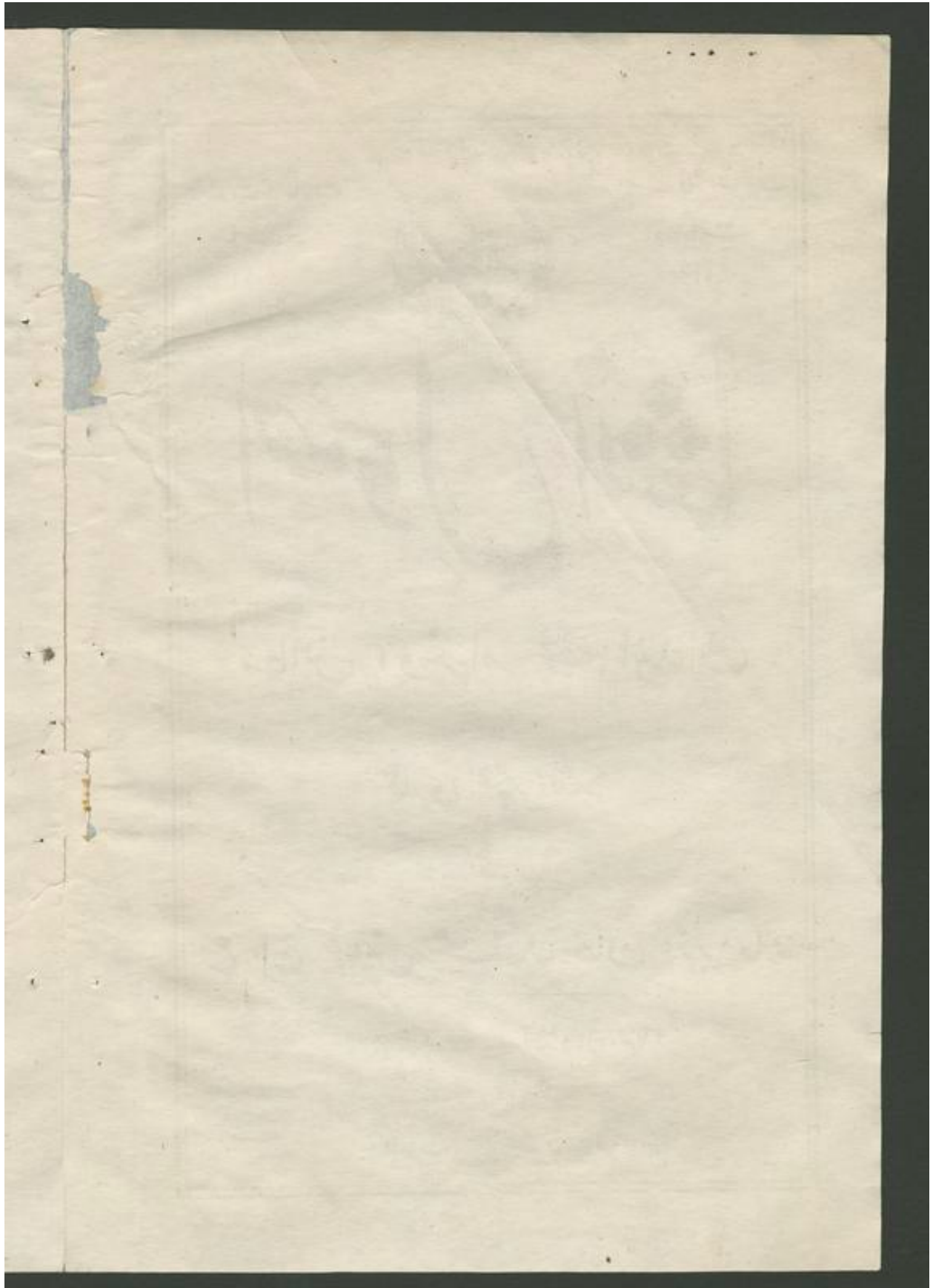
بہ تصویب

ع، ج فیض محمد خان وزیر معارف

طبع ثالث — تعداد: (۶۰۰۰)

۱۳۰۶

مطبوعہ مطبع مفید عام لاہور



0000106

۳

اصول انشا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدخل

انشا یا تحریر که عبارتست از چیز نوشتن یا عبارت دیگر افکار خود را بر زبان قلم آوردن مکتوب باشد یا غیر آن دارای شرائط چندی است که هرگاه رعایت آن نمانیم می شود نوشته زیور صحت دریابد و روح بیان در کالبد عبارت دهد زیرا طوری که زبان از سخنهای شیرین و حرف زدن بانگش و موقع، دارای تاثیر میگردد و مدعای خود را با عمق دلها جا داده توجه سامعین را بخود جلب میکند.

همچنین زبان قلم هرگاه بواسطه رعایت شرائط محسنه سنجیده بیان بوده مدعای خود را صاف و ستره بنویسد و بخوانندگان (که غالباً غائب بوده در پیش نویسنده حضور ندارند) بطور ساده و روان عرضه دهد، نوشته از خطا و تعقید و غیره عیوب، (که محل فم است) خالی گشته، رتبه صحت بلکه زیور اثر دریابد.

اینک بنا بر همین مطلب؛ رساله در اصول تحریر و قواعد علمی و عملی انشا مشتمل بر یک مقدمه و دو بحث ترتیب یافت.

مقدمه

اشارات اعجایبه

سخنی که : ما بآن متکلم می کنیم ؛ چند رقم است ،
مثلاً : خبر ، امر ، نهی ، استفهام ، تعجب ، تحسین ، افسوس ،
ندا و غیره .

اکثر این اقسام از کام و زبان سخن گو بصوت و
لجه مخصوصی بیرون می شود که سامع یا مخاطب از آن
لجه بحقیقت سخن ؛ پنی پرده مدعای متکلم را خوب می
فهمد .

اما وقتی که سخن خود را برای خوانندگان به لباس
نوشته در می آوریم ، غالباً اقسام مذکور را از هم امتیاز
و جدا کرده نمی توانند ؛ خصوص که خواننده بتدی باشد
زیرا کلمه یا فقره متصل بیا قبل را منفصل می خواند ؛
یا برعکس کلمه و فقره منفصل را متصل ، تلفظ میکند .
همچو ندا ، تحسین ، تعجب ، استفهام و غیره را از
هم فرق کرده نمی توانند ؛ و ازین جهت تعقیده در

اصول انشا

۵

کلام دارد آمده قاری و سامع به شک و شبه می افتند
و مدعا را خوب نمی فهمند.

محررین برای رفع این نقصان، رموز و اشاراتی
چند مقرر کرده اند؛ که هرگاه در نوشته خود آن رموز
را بیاوریم؛ نوشته از خفا و تعقید رهایی یافته، صاف
و ستره در ذهن خواننده جامی گیرد، و خیلی بدترستی به
مدعایی می برد.

این اشارتها را اصول تنقیط یا اشارات اعجابیه
میگویند و بقرار ذیل است:

(۱) سکت که: عبارتست از ضمه محکوس و صورتش

این است (۱)

این اشارت اکثر بجای واو عطف می آید: علم،
عفت، شجاعت از فضائل اخلاق است.

(۲) مفرزه: همان ضمه محکوس است با یک نقطه در

زیر آن و صورتش این است (۲)

این اشارت نشان ساکن است و در آخر کلمه
می نویسند که بجا بعد وصل خوانده نشود.

(۳) محررین برای رفع این نقصان، رموز و اشاراتی
چند مقرر کرده اند.

(۴) قاطعه : و آن محض ، یک نقطه بوده و صورتش

این است (۰)

این اشارت را در آخر فقره برای قطع آن از فقره دیگر

می نویسند ، چیزی که دانی دل خراشد ،

تو خاموش باش که دیگری بیارد . هر که دوست از دشمن

نشناخت ، خود را بجای هلاک انداخت .

(۵) شارحه : عبارت است از دو نقطه سر بسرو صورتش

این است (:) :

این اشارت را در آخر کلمه یا جمله شرح طلب

می نویسند و جمله ما بعد شرح و تفصیل ، قبل آن

را می کنند :

فصول : چهار است : بهار ، تابستان و غیره

(۶) ممیزه ، یا ناخته : عبارت است از دو جفت قوسکمان

خیلی خورد - خورد و صورتش این است " "

این اشارت برای نقل عبارت دیگری است و قتی

که در عبارت خود ، عیناً عبارتی را از دیگری اقتباس

یا نقل کنیم ؛ در آغاز و انجام عبارت منقول ؛ او را می

گذاریم تا معلوم شود که : عبارت از ما نیست بلکه

منقول است .

مثال: شیخ شیراز در دیباچه گلستان اولاً آغاز بحد الهی
می کند و بعد ازان اظهار می کند که یندگان از ادای
حمد مقصود می گوید «هر نفسی که فرو میرود ممد حیات
است و چون بر می آید مفرح ذات»

(۷) استفهامیه: عبارت است از کجک همزه نمائی که در
تحت یک نقطه دارد باین صورت (؟) اشاره مذکور؛
در آخر جمله استفهامیه (سؤالیه) می آید. زیرا اگر حرف
استفهام حذف باشد. برای تعیین و اگر حذف نباشد
برای توضیح می آید.

مثل: از ماه عقرب چند روز گذشته؟

(۸) ندائیه: عبارت است از الفی که در تحت خود نقطه
دارد باین صورت (!)

این اشارت در آخر ندا، امر، تعجب، مسرت، حسرت،
حیرت، تحسین، استهزا، قوت سخن و دقت می آید؛
اما در ندا و امر یک الف و در باقی زیاده نیز می نویسند.

ندا و امر - الهی! بر من بیچاره بخشای! تعجب، حیرت؛
سبحان الله! در جشن اتفاق طرفه جمعیت و عجب انبوهی بود!!!
مسرت: خوش بختانه بشرف زیارت آن محترم مشرف شدم!
تحسین: واه واه! درین روزها هوای عزیز وطن

ماطره اعتدالی بهم رسانده .

استهزا : بهار آمد تو هم ای زاهدی درد تزییری !

۹، تفریقیه : دو قوس کوچک است باین صورت ()

در بین او غالباً اسم توجه طلب یا مرادف کلمه سابق

رامی نویسند : مؤسس فلسفه جدید یونان و مربی و

اخلاق شناس مدنیت و جمعیت بشر سقراط ، (قبل المیلاد

(۴۰۰) در آتنه تولد یافته . پدرش (سو فرونیق)

مجتهد ساز و خراط ، مادرش فنارت قابله (دایه) بوده .

۱۰، - معترضه - دو قوس نمای بزرگ است باین شکل []

در بین او جمله معترضه را مینویسند : منت خدای

را [عزتو جل] که طاعتش موجب قربت است .

۱۱، فاصله : خطی است افقی به این شکل -

این اشارت را در چند جا مینویسند اول در آغاز گفتگو :

احمد گفت :- آقا کیت خبر بوزه می خورد .

گفتم - اگر ذائقه داشت می خورد .

دوم - در اول و آخر جمله معترضه : خط نویسی - وقتی

که بحد کمال برسد از مزایای انسانی است .

سوم - در بین دو کلمه مکرر : بار - بار بشما گفتم .

چهارم - برای تفصیل و شمار فقرات : شمار اشارات

کتابت بقرار ذیل است :

- | | |
|------------|---------------|
| ۱- سکتہ . | ۶- استقامیہ . |
| ۲- مفرزہ . | ۷- ندائیہ . |
| ۳- قاطعہ . | ۸- تقریقیہ . |
| ۴- شارحہ . | ۹- معترضہ . |
| ۵- ممیزہ . | ۱۰- فاصلہ . |

۱۱- جالب وقت : و آن خطی است کہ بر سر کلمہ یا فقرہ مخصوص میکشند تا خوانندہ بطرف آن خوب متوجہ شود.
مثال : اصول تقریری :- گوش کردن جملات مربوط و حفظ نمودن آن ، اصول تقریری نام میگردد .



مبحث اول

اساس تحریر

ایجاد:

معلوم است وقتی بخواهیم چیز بنویسیم؛ نخستین ذهن در پی تشخیص موضوع همان چیز برآمده مطلب را معین می سازد. بعد چیزهای دیگری را که مخصوص موضوع است؛ انتخاب می کند و صفات لازمه او را بفکر حاضر می دارد؛ تا موضوع طوری تعریف یا تصویر شود که هیچ اخفا و اشکالی درو نماند؛ و چنان بخاطر خواننده جا کند که گویا او را بچشم خود می بیند و یا مطلب را خود پیشتر خبر دارد.

مثال:- می خواهیم مکتب خود ما را موضوع چیز نویسی قرار دهیم و او را پیش یکی از اشخاص کوه بند خود که هنوز نه مکتب را دیده و نه ازو چیزی شنیده؛ تعریف یا تصویر کنیم؛ نوب درین وقت چگونه از مکتب؛ تعریف کنیم که همان شخص که مکتب را ندیده واضح بداند؟ اگر این جور تعریف کنیم:

۱:- مکتب ما که در او سبق می خوانیم خیلی کلان دارد.

۲:- درمیان حیولی او درختها ست .

۳:- خانه های بسیار بهم دارد .

۴:- ما درمیان خانه ها یک جانشسته پیش معلم
سبق می خوانیم .

آیا به این چهار فقره محل تعریف مکتب خوب میشود؟
و شخصی که مکتب را ندیده باشد بحقیقت او پی می برد؟
نی! شخصی که مکتب را ندیده باشد باین چهار فقره تعریف
محل هرگز او را نمی شناسد . چرا دیگرهایما سوای مکتب
هم این جور هست که : حیولی کلان و غیره داشته باشد و
شاگردها بطور قدیم در آن جا سبق بخوانند .

پس معلوم شد که این تعریف ؛ ناقص است چرا ؟
موضوع چیز لذیسی خود را (که مکتب خود ما ست ، برای
همان شخص کوه بند ؛ خوب نشان داده نداشتیم که : او
فمیده شک در دلش نماند .

حال اگر این جور موضوع را توسیع دهیم و مطلب را
مفصل شرح کنیم ؛ شخصی که مکتب را ندیده باشد ازین شرح
بحقیقت اد خوب میرسد . تفصیل و تصحیح :

مکتب ما که درو سبق میخوانیم ؛ یک باغ است . صحن
باغش بسیار کلان و دارای هرگونه درخت میباشد . علی الخصوص

میدان بزرگی برای ورزش و تنفس دارد. جوی آب کلانی
درمیانش میرود. درمیان بارغ و وسط جوی، یک حوض
بسیار کلان چارکنج (مربع) است. لبهای این حوض؛
هرچهار طرف به تخته سنگهای سیاه تراش کردگی فرش شده.
اطاقهای سبق خوانی با عبارت است: از یک کوفتی
خیلی کلان که درمیان و هرچهار طرف: اطاقهای قراخ
هوا دار دارد. کلکین با (روزنها) و دروازه های اطاقها
همه آئینه است که در موسم تابستان واء و در زمستان؛
بسته میباشد. باوجود آن درون اطاقها هیچ تاریک نمی
شود؛ بلکه مثل روز روشن میباشد.

درمیان این اطاقها؛ سه رسته چوکیهای دراز دراز
خانه وار، چیدگی است. ما شاگردها در وقت درس بهر سه
رسته چوکیها بقرار ترتیب نمبر خود با پهلوی به پهلوی نشسته
می باشیم و تقریرهای معلم را گوش میدهم. معلم گاهی
نشسته و اکثر ایستاده میباشد. پهلوی راست او یک
تخته ایست سیاه با رنگ روغنی بسیار کلان که پنج چارک
تقریباً طول و یک گز بر دارد (و آن را تخته میگویند)
مواد همه را در دوحی نویسد؛ مثلاً:
نکته جرات کاری که نباید کردن گر شوی این قدر آگاه که خدایم داند

تصحیح فوق؛ موضوع فکر (مکتب ما) را خوب شرح داد
و بواسطه صفات و لوازم او را از غیر جدا ساخته امتیاز نمود.
این جور واضح ساختن و آشکارا نمودن موضوع را
در اصطلاح تحریر تحریر، (ایجاد) گویند و نخستین حرکت
فکر است بطرف نوشتن.

تمرین (۱) - موضوع: خانه قدیم ساخت

پلان - (۱) دروازه کوچه (۲) حیولی. (۳) سمت های آبادی.
از خانه چه نفع میگیریم.

۲- نقاحت بیان

بعد از تشخیص موضوع و انتخاب صفات لازمه او،
ذهن دوباره بتلاش می شود. و میخواهد کلمات فصیح پیدا
کرده موضوع را بآن تعبیر بیان کند. و طوری بیان
کند که هم کلمات فصیح و هم عبارت روان باشد.
و میخواهد در عبارت زیادت و نقصان بیجا نیاید. و در
ترکیب الفاظ تقدیم و تاخیری فائده نباشد و موضوع را
گذاشته بطرف دیگر نرود.

مثال: میخواهیم درازی شهرهای زمستان را موضوع قرار
دهیم. و خواهیم بیان کنیم که دران شهرها دطائف ما بخونی

انجام می شود. اگر باین جور کلمات و این گونه تراکیب
ذیل قناعت درزیم که :-

- (۱) - شهبای زمستان ؛ خنک و (زور) غنیمت است ،
 - (۲) - برای هر چیز فرصت میباشد و انجام و ظائف بخوبی
می شود.
 - (۳) - اگر ساعتی بفرارغ خاطر نان میخوریم ؛ هم وقت است.
 - (۴) - و اگر لمحۀ تفریح دماغ میکنیم میشود.
 - (۵) - اگر نماز میخوانیم ؛ هم می توانیم.
 - (۶) - یک دو ساعت بفرارغت مطالعه هم می کنیم .
 - (۷) - و هنوز ؛ ساعت شش و اول وقت صبح میباشد.
- وقتی که از خواب بر می خیزیم ..

در مثال فوق ، زیادت و نقصان بیجا و تقدیم و تاخیر
بیفایده آمده ، کلمۀ غیر قبیح که زبان قلم نیست استعمال
شده ، بواسطۀ بعض کلمات از موضوع خارج شده ایم .
زیرا در فقرۀ اول کلمۀ (خنک) ما را از موضوع (درازی
شهبای زمستان) خارج نموده . فقرۀ دوم ناقص است
و باید یک واو یا لفظ در این شها ، در سر آن زیاده
نموده شود . در چار فقرۀ بعد ؛ کلمۀ (اگر) و دیگر بعض
الفاظ زائد آمده و چندان خوب نیست . در فقرۀ اخیر ؛

تقديم و تاخير بي فائده واقع شده .
اکنون کلمه غير فصيح و کلمه که ما را از موضوع خارج
نموده هر دو را بدل ميکنيم ، و زيادت و نقصان و تقديم
و تاخير فقرات ديگر را هم اصلاح ساخته اين جور بيان ميکنيم
شبهای زمستان دراز و بسيار غنيمت است .
دين شبهه برای هر چيز فرصت ميباشد و انجام وظائف
بخوبي مي شود .

ساعتي بفرارغ خاطر نان مي خوريم .
ساعتي تفريح دماغ مي کنيم .
باز نماز مي خوانيم .

بعد يك دو ساعت بخاطر جمعي مطالعه ميکنيم .
وقتي که از خواب بر ميخيزيم ، بنور ساعت شش و
اول وقت وقت صبح ميباشد . تصحيح فوق ، کلمه غير فصيح
و خارج موضوع را از فقره اول دور ساخت ، زيادت
و نقصان و تقديم تاخير ديگر فقره ها را هم اصلاح کرد . اين
جور تعبير را که اين عيبي نداشته باشد (نقاحت بيان)
ميگويند و دؤ ميں حرکت فکر است بطرف تحرير .
حقيقه (قوه نقاحت بيان) صنعت لفظ تراشي است دين
ما مي خواهيم در تعبير موضوع از لفظهاي غير موزون و بي

فائده و از ترکیبهای نامناسب و بیجا پرهیز کند. و میخواهد
برای معنیهای مقصود؛ لفظهای موزون و ترکیبهای شیرین
تلاش کند؛ تا عبارت برجسته و بیان دلچسپ بیاید.

گویا ایجاد (که تشخیص موضوع است) زمین پاکیزه
دارالامان مایبانشد و نقاحت بیان که پیدا کردن الفاظ موزون
و ترکیبهای شیرین است مثل مصالح سنگ و سمد و رنج
و غیره بوده که برای محکم و زینت تعمیر این شهر شهیر، مصرف
می شود. طوریکه این مصالح پخته؛ دارالامان را محکم و آراسته
سازد، اینطور نقاحت بیان، تعبیر مرامتین و آراسته میسازد.
نمونه موضوع: خربوزه.

پلان - بیاره. کیفیت کشت - چوچه خربوزه فصل رسیدن
او. تجارت او (در هندوستان)

بوته خربوزه از رستی هائی است که قد نمی کشد و بلکه
بیاره (ساق) او بر زمین خوابیده و دراز شده می رود و
از پنجه بیاره اش را (ساق زاحف) میگویند. برگ بوته
خربوزه خیلی کلاں و مدور و کنگره دار میباشد بوته اش مانند
سائر نباتات؛ بر زمین هموار، برار (نوا) نمیکند؛ از پنجه
کشتش را اولاً جویه جویه می سازند، بعد تخم او را در بنمای
پشته گور میکنند، وقتی که بوته زد پنج او را چقور کنده بویه

(سبزه معروف) میدهند. بپاژه او بالیده بدرازی پشته
میدود. در پری بقدر یک انگشت و در درازی بعد از
هر بلست (شیر) یا چیزی بیش و کم گره دارد در حد گره،
برگ و پهلوی برگ گل کرده چوپه می اندازد، چوپه اش را
خته کی میگویند وقتی که اندک کلان گردید؛ فالیز بانها خربوزه
سرده را زیر خاک گور میکنند که پخته و شیرین شود.

پختگی و رسیدن خربوزه در وطن عزیز ما در ماه سنبله
میباشد. اگرچه در ماه اسد هم خربوزه را بمندهوی برای فروش
می آورند مگر عین جوش او همین در ماه سنبله است. این
میوه ما هندوستان میرود و در آن جا بعزت بسیاری بفروش میرسد.
تمرین: کدو چگونه ثمری است؟ و چند قسم است؟
بوته کدو چه رنگست؟ در پرورش و نمو با بوته خربوزه
فرقی دارد یا خیر؟ کدو کی میرسد؟ کدو را مثل خربوزه می
خورند یا در خوردن فرقی دارد؟ کدو سوای خوردن بهم
بکار میرود یا نه؟ تخم کدو چه کار می آید؟

موضوع فوق را در لباس انشا در آورده یکبار، بی
نقاحت و یکبار با نقاحت بیان بنویسید؟

۳- ترتیب

وقتی که ذهن برای تبیین از موضوع؛ کلمات فصیح و ترکیبهای سلیس پیدا کرده در خیال حاضر میدارد. میخواهد او را بیک سلسله منتظمی ربط دهد. و خواهد در بین اصل موضوع و تفرعات آن تقدیم و تاخیر را رعایت کند که هیچ یک از آنها بی محل و بیجا نبوده هر کدام در موقع خویش باشد.

گویا زدیته سخن (زیور) و هر یک از کلمات و ترکیب گوهر است. و همچو فقراتی که بر اصل موضوع دلالت میکنند و فقراتی که تعلق بفرع آن دارد مثل یا قوت و زمردی ست که زرگر ما هر کدام آنرا بجای مناسب وضع و نصب میکنند. و این جور قواره آن زیور را دلکش و نظر فریب سازد.

مثال:

اکنون میخواهیم اسب را موضوع قرار داده در خصوص قواره و غیره صفات او این جور فکر زنیم:
اسب جانوریست اهلی بسیار خوش قواره اسب عربی در خوبی خیلی ممتاز می باشد، اسبهای خوب کدغنی مانیر

با اسپهای عربی شباهت و مانند بهم میرسانند .
این حیوان خدمت بزرگی بعالم بشری کرده و میکند
پیش از ایجاد ریل و موتریکی از وسائط بزرگ سواری
و حمل و نقل مردم بوده و در افغانستان تا تا هنوز در
حمل و نقل احوال و انتقال خدمت نمایانی میکند .
نشأین کشیدن و انواع رفتار او از قیم گرفته تا به پویه
و چار نعل ، گویا سوار خود را بیدار ساخته و او را بهر نوع
حرکات حرب چالاک و مرد میدان دلاری می نماید .
خیز و جست و هوش و رهواری این حیوان دوند قابل
تجید و یکی از اسباب مهم جهاد است .
کله اش دراز رخ و نسبت به بدنش اندکی خورده است .
گوشهای کوچک کوچک شیرین شنوا دارد .
چشمهای کلان و کشاده و بلند بر آمده میباشد . پوز و پر
خانه های بینی او خوشنمود و شگفته و قوه شامه اش نسبت
به قوه سامه تیز تر است .
دهانش فراخ و بهائش نازک و آن قدر حساس است
که یک پر کاه را هم میتواند بردارد . گردنش نزدیک بسر
باریک و هر قدر بطرف شانه پایش می آید ، گاو دنبالی پیدا
کرده لک شده میرود . و قتیکه او را از مستی کج و قوسی

میگیرد، شجاعت خود را بنظر سوار کار تجسم میدهد.
پانش بطرف راست گردن کشال و گویا دست طبیعت
او را شانه میکند.

کمر تنگ و سینه فراخ و شکم کلانش دلیل است
بر چستی و حوصله مندی این حیوان با فراست
در مثال فوق؛ اسپ اصل موضوع و خوبی و فائده
و غیره صفات او فرع آنست ولی در بین هر دو تقدیم و
تاخیر را رعایت نکرده ایم ازینجهت پیچیک از آنها بجای خود
واقع نگشته، خوبست اگر در میان اصل موضوع و فرع آن
تقدیم و تاخیر را ملحوظ داشته و این جور تصحیح کنیم؛

اسپ جانوری است ابله و بسیار خوش قواره.. کله اش
دراز رخ و نسبت به بدنش اندک خورد است.
گوشتهای کوچک کوچک شیرین شنوا دارد چشمهایش
کلال و کشاده و بلند برآمده میباشد پوز و پر خانهای بینی
او خوشنمود و شگفته و قوه شامه اش نسبت بقوه سامه نیز
تر است.

دانش فراخ و بهایش نازک و آنقدر حساس است
که یک پرکاه را هم میتواند بردارد.
گردنش نزدیک سر باریک و هر قدر بطرف شانه پائین

می آید؛ گاو و نهالی پیدا کرده لک شده میرود. و وقتی که
او را از مستی کج و قوسی میگیرد، شجاعت خود را بنظر
سوار کار تجسم میدهد.

یالش بطرف راست گردن کشال و گویا دست طبیعت
او را نشانه میکند.

کمر تنگ و سینه فراخ و شکم کلانش دلیل است بر
چستی و حوصله مندی این حیوان بافر است.

خیز و جرت و پوش و رهواری این حیوان دوند قابل
تجبد و یکی از اسباب مهم جهاد است.

شائین کشیدن و انواع رفتار او از قدم گرفته تا به
پویه و چار نعل؛ گویا سوار خود را بیدار ساخته و او را
بر نوع حرکات حرب چالاک و مرد میدان دلاوری بنمایند
اسب عربی در خوبی خیلی ممتاز می باشد، اسپهای خوب
قدغنی مانیز با اسپهای عربی شباهت و مانند می بهم میرسانند.
این حیوان خدمت بزرگی بعالم بشری کرده و میکند.
بیش از ایجاد ریل و موتر یکی از وسائط بزرگ سواری و
حمل و نقل مردم بوده در افغانستان ماکنوں در حمل و
نقل احوال و اثقال خدمت نمایانی میکند.

تصحیح فوق؛ در میان اصل و فرع موضوع رعایت تقدیم

و تاخیر را ملحوظ داشته و هر یک را بجای مناسبش گذاشت.
این تقدیم و تاخیر را که ذهن در بین موضوع و تفرعات
او رعایت میکند (ترتیب میگویند). ترتیب نتیجه سوپس حرکت
فکر است بطرف تخریر.

هرگاه ترتیب را رعایت نکنیم، تخریر ما از رتبه خود
افتاده و قیمتش کاسته گردد.

پس رعایت ترتیب در جمیع انواع تخریر لازم است
و از مکاتیب عرفی و رسمی گرفته تا بمقاله ها و آثار ادبیه و
از کتاب حساب و سند های تجارت تا بکتاب های حساب ملکی
و پروگرامها و نظامنامه های دولتی همه باو محتاجند و پایه
سوم است از رتبه تخریر.

تمرین خر چگونه حیوانی است ؟ اندام و قواره
او چگونه است ؟

صدای او چه نام دارد و مردم صدای او را پسند
میکند یا نه ؟

بوش و چالاک او بچه اندازه است ؛ در خصوص شیر
او هرگاه معلومات داشته باشد ؟ بنویسد ؛ فائده خر برای
ما چیست ؟

موضوع فوق را در لباس انشا در آورده یک بار

بی ترتب و یک بار با ترتیب، بنویسد،
 نوشته تان از دوازده سطر ده کلمه کمتر نباشد!

۴- درجات افاده

وقتی که نویسنده امور فوق را کامل رعایت نمود؛ هنوز
 هم نوشته او رتبه قبول نمی یابد مگر در صورتیکه قوه علم و درجه
 عقل خوانندگان را ملحوظ داشته باشد. و خوب فکر کند که
 نوشته را برای چه و از بهر که می نویسد. و زبان قلمش
 با کدام کس گفتگو دارد و بعد موافق بمذاق و فهم خواننده
 چیز مینویسد.

هرگاه نوشته مکتوب باشد؛ علاوه بر لحاظ قوه علم و
 درجه عقل؛ شرف و رتبه صنعت و پیشینه خواننده را نیز

اگرچه جزئیات درجات افاده بسیار بوده و نوع تحریر نیز باین
 اعتبار بایست از شما بیرون باشد زیرا برای هر شخص نوعی
 از تحریر مناسب است ولی بطور کلی اشخاص سه نوع است -
 (۱) غبی (۲) متوسط (۳) زیرک، و هیچ با اعتبار رتبه هم سه قسم
 است، ادنی متوسط و اعلی پس تقریر باین اعتبار باید سخت
 و آسان و متوسط باشد.

رعایت میکند.

این رعایت در مضمون و عبارت هر دو لازم است پس موافق بفهم او مضمون را سخت و آسان میکند. عبارت را پست و بلند میگرداند، و سعی میکند که نوشته اش دلچسپ و موزون بهم بیاید.

مثال :- محمد علی ابتدائی پنجم؛ بایکی از دوستان خود که دو سال خوانده و از مکتب بر آمده نامه می نویسد و در آن از مضمون جغرافیا این جور تعریف می کند.

عزیز من! از درس لازم ما یکی جغرافیا است و آن علمی است که از سطح و کردیت زمین بحث میکند، وادیها، تلهها، جبلها، بحرها و نرها را با نشان میدهد.

مثال فوق از درجه فهم شاگرد ابتدائی که دو سال خوانده خیلی بالا است، نمی تواند بمعنی او رسیده مدعا را بفهمد، بلکه عبارت او را هم صحیح و درست خوانده نخواهد توانست پس باید باندازه فهم او سخن زنیم و عبارت را این جور تصحیح کنیم:

عزیز من! از درسهای که برای ما مقرر گشته و ضرور است بخوانیم، یکی درس جغرافیا است این علم از روی زمین بحث میکند. درهها، چاهها، کوهها، آبهای ایستاده

آبهای جاری و دریا های شور خورد و کلان را بانشان میدهد.
تقریر فوق بقدر فهم درجه ابتدائی و موافق بمذاق او بوده،
میتواند او را درست بخواند و مطلب را پوره بفهمد.

این جور نوشته را که مناسب بمذاق خواننده باشد (درجات
افاده) (ادا) گویند و در تحریر از آغاز تا انجام رعایت
این امر لازم است.

نمونه - موضوع : شتر

پلان - جثه ، اعضا ، قواره . گدام شتر ، خوراک -
فائده شتر .

شتر جانوری است خیلی بزرگ جثه مهیب پیکر - جلد
بدنش را پشم پوشیده . این پشم در بعض اطراف بدن
دراز و در بعضی کوتاه می باشد ؛ مگر شکم و زانو و غیره
اعضایش که در وقت چوک شدن (خواب کردن) ، بزیر
میخورد پشم ندارد کله اش دراز رخ بوده باگروش افقی
پوست می شود . چشمش کشاده و بلند برآمده و مژه های
دراز دارد و خیلی تیز می بیند . هر دو پر خانه (سوراخ)
بینی او بزرگ و کشادگی مائی دارد که هر وقت بخوابد و ؛
و هر وقت بخوابد بسته میکند و نمی گذارد ریگ و شست
اندرونش وارد - حاسد شامه اش هم تیز است .

دانش کلان و بهایش لک می باشد لب بالایش
چاک است، گردنش دراز و قوی است.
قواره شتر با حیواناتی دیگر شباهتی ندارد پشتش
بر آمده گی بلند دارد و او را کوهان میگویند کوهان گدام
غذای ادست و در وقت گرسنگی از او قوت میگیرد.
بعض شتر دو کوهانه میباشد. پایهای او نسبت پایهای
اسب، درازتر است و بعد از آن توتی های چرب و دارد که در
آسانی حمل و وضع بارش خدمت میکند، سپیش تقریباً مدور
است. از طرف بیرون دوشق و از کف پا یک توتی و پرده
دارد. و نگذارد که قدمش بر یک در آید و از رفتن بماند.
این حیوان عجیب خلقت در گرسنگی و تشنگی خیلی طاقت
دارد. و صبور میباشد. خوراکش گاه و خلد و برگ درخت است.
عرب او را (سفینه البادیه) یعنی کشتی دشت گویند سرمایه بیشتر
قبائل بدوی همین شتر است: شیر شتر و گوشت او را می خورند.
پشم او را رخت جان و فرش خانه می سازند. شتر در افغانستان
ما نیز خدمت های شایسته میکند.

در ترکستان و پشت رود و فراه ما این حیوان بسیار است.
موضوع فوق را آسان تر و بفارسی معمولی بنویسید: اندک عبارت را
اختصار کنید؛ ولی مدعا پوره بنویشته بیاید. نوشته از ده سطر دوازده کلمه کم نباشد!

مبحث دوم

اشکال تحریر

قواعدی را که در فوق؛ شرح دادیم اساس موضوع
و روح چیز نویسی ما است، و چنانکه پیشتر گفتیم؛ در آغاز
تحریر؛ لازم می شود، قواعد مذکور را کاملاً رعایت کنیم، آنگاه
قلم برداشته چیز بنویسیم.

آمدیم بر اشکال تحریر؛ قواعد فوق، یا بعبارة دیگر؛
روح نوشته؛ قالبهای متعدد و صورتهای مخصوصی جوهر بخور
داشته و هر یک ازین قالبها نام مخصوصی دارد؛ از قبیل
مکتوب، انشای و صفی، انشای نقلی، انشای ابتکاری و غیره
و اینک بشرح بعضی ازان در ذیل می پردازیم.

۱- مکتوب

برگاه خواهیم با شخصی که در پیش ما حاضر نیست حرف
زنیم؛ چگونه حرف خواهیم زد؟
معلوم است محتاج میشویم؛ تدعای خود را بکاغذ

نوشته برای او بفرستیم .

مثال : غلام محمد خان میخواهد از کابل با پدر خود که در قندهار است (بواسطه نوشته) حرف زند و او را از طرف خود خاطر جمعی دهد . هرگاه این جور بنویسد :

پدر جانم ! می دانم از طرف فرزند خود خیلی نگران میباشی ؛ مگر برای تو خاطر جمعی می دهم که فرزندت بتعلیم خود مدام مشغول می باشد . خاطر خودت را آسوده دار !

مثال فوق خوب نوشته نیست ، زیرا بیچ پسر با پدر ؛ این جور حرف نخواهد زد ، که حد خود را نشناخته در سخن آداب او را بیجا تیاورد ؛ و موجب ترک تعلیم او شود . پس الفاظ (فرزند تو) و نگران میباشی ، و غیره بیجا بوده ، شرف او اصلاً رعایت نشد . حال اگر تصحیح کرده ، این بنویسیم .

حضرت پدر مهربانم ! میدانم از طرف فرزند عاجز بسیار نگران خواهید بود ؛ مگر بجناب تان عرض میکنم : خاطر جمع باشید فرزند فرمان برتان ! مدام بتعلیم خود مشغول می باشد . سایه مبارک از سرم کم مباد .

در تصحیح فوق ، حیثیت نویسنده (پسر) و شرف پدرش که برای او نوشته ، هر دو ملحوظ گردیده ، از آغاز تا انجام

الفاظی نوشتیم که: دلالت بر تعظیم او میکند زیرا

۱- نام او را بتعظیم یاد نمودیم.

۲- مطلب خود را ساده و بآداب نوشتیم.

۳- در خاتمه بدعای حضرت او پرداختیم همین کافه نویسی

را (مکتوب) یا (نامه) می گویند. و نویسنده را (مرسل) و

شخصی را که برای او می نویسند: (مرسل الیه) یا (مکتوب الیه)

می نامند.

مکتوب بر سه قسم است.

۱- مکتوب خوردان بسوی بزرگان.

۲- مکتوب مسادی بطرف مساوی.

۳- مکتوب بزرگان برای خوردان.

و هر یک دو رقم است اول حالیه و دران نویسنده

محض؛ شرح حال و چگونگی گذران اوقات خودش را مینویسد.

دوم- مکتوب خواهش که نویسنده از مکتوب الیه چیزی

می خواهد.

و ما از هر رقم آن مکتوبی بطور نمونه می نویسیم.

نمونه - مکتوب شرح حال یک از شاگردان بکاکای او.

پلان - (۱) عنوان (ذکر نام و تعظیم مکتوب الیه).

(۲) مطلب (و ا شدن مکتوب و دیدن معاین و همصنفها

(۳)، خاتمه .

حضرت کاکای مهربان! دو ماه ایام تفریح که از
 شوق تعلیم هر روزش یک سال بر من گذشت. شکر
 پریروز پوره شد و دی روزه مکتب داگردید. اگرچه در ایام
 تعطیل، موافق فرمایش معلمین مشفق؛ بطلان و تماشای جایای
 تاریخی و غیره شغل داشتم باز هم افاده های گران بها از
 حضرات معلمین خیلی قیمت دارتر بوده و مکالمه با هم
 صنفان صمیمی حیات با سعادت می باشد. الحمد لله شرف
 حضور حضرات معلمین برای من عید شد. دیدن رفیقهای
 صنف پیتر گردید و خورسندی یافتیم.
 خلاصه امروز بتعلیم آغاز نمودیم. اطلاعاً بحضورتان
 عرض کردم. زیاده مهربانی تان را بیشتر خواهانم.

مکتوب سه جزء دارد اول عنوان (آغاز)، دوم مطلب
 سوم خاتمه. در عنوان مکتوب بزرگان مناسب است،
 لقب یا نام مکتوب الیه را بتعظیم یاد کنیم بعد از عنوان مطلب
 را مختصر و با فصاحت بنویسیم در خاتمه نیز بدعا و تعظیم او
 پردازیم.

جواب

نور چشم من! برخوردار باشید. کاغذتان رسید. احوال را پوره دانستم. البته پسری که مثل شما زیرک و دانسته باشد. از شغل درس ذوق می گیرد و می داند که تعلیم و تربیه سبب نیک بختی او می شود. و در همه مدت حیات بکار او می آید، خوب شد مکتب مبارکه داشتد و شما به درس خود مشغول گشتید. من هم از طرف شما خیلی خاطر جمعی دارم و می دانم خوب بتعلیم خود کوشش می کنید خداوند مهربان شما را بیشتر توفیق بخشد!

تمرین: مکتوبی مشتمل بر شرح حال برای مامای خود بنویسید بدین شکل.

پلان - (۱) عنوان (۲) مطلب رو وقت مکتب یسبب کوتاهی روز از هشت بجه صبح آغاز می شود. دیگر فوت بال می کنیم - (۳) خاتمه. جواب او را هم تحریر کنید! کاغذ با از هشت سطر ده کلمه بیشتر باشد.

نمونه - مکتوب طلب: (خواستن کتاب از استاد).

حضرت پدر روحانی من، پس از آداب تسلیم، عرضه پرداز می شوم: تاریخ فتوحات فوق العاده

که قوه خارقۀ اسلام در عصر سوم و چهارم بگری کرده و نور مدنیت را در اروپا و رشتان ساخته محلاً و پاره پاره از هر جا شنیده ام خیلی آرزو مندم این مضمون دلکش را یک جا و به تفصیل بخوانم از مدنیت حقیقی و مفخر تاریخی اسلامی خود بیشتر باخیر شده بر معلومات خودم بیفزایم.

چون کتاب فتح اندلس درین باب تفصیل شیرینی کرده و جناب مولانا آن را دارند و خبر دارم که بیکار بطلاق افتاده شاگرد فرمانبرتان را هم می شناسید که خیلی در امانت داری خود را ستکار بدیاشد و بر او مهربان هم می باشد، بنابراین دلائل، باکمال آداب خواستارم کتاب مذکور را بقدر یک هفته مرحمت فرمایید. از مطالعه او حظی برداشته عجالتاً بعد موعده مزبور بحضور مطاعی کیسل میدارم - زیاده جرات است.

جواب

ارجمند! خود میدانید چقدر استادتان کتاب را دوست میدارد و قدر دان او می باشد و نمیخواهد کتاب بکس دهد؛ خصوصاً کتابی را مثل فتح اندلس که با وجود شیرینی تالیف و خوبی ترتیب، نسخه اش خیلی کمیاب، بلکه نایاب است و شاید در حق این کتاب گفته اند:

جز روی کتاب دیدنی نیست
 بر پشت کتاب می نویسم
 خودم او را بچه تلاش پیدا کرده ام. چند بار کمتر
 بهرات برای فتح محمد خان نوشته بودم یک نسخه از آنجا برای
 من بفرست. پس از مدتی همین نسخه را فرستاد و نوشت چندان
 یافت نمی شد. بزرگوار و بسیار و قیمت گرانی این نسخه را دستیاب
 نموده ام.

حال آنکه این قدر شوق تان را بمطالعه تاریخ اسلامی دریغ
 و واقعاً مطالعه تاریخ اسلام لائق شوق یک چیزی است.
 کتاب مسطور را برای تان فرستادم و یقین که قرار و عدد
 خودتان پس از مطالعه یک هفته باز بمن خواهید سپرد. زیاده
 حرفی ندارم.

دفع اعتراض، یا حسن طلب

مکتوب فوق و جواب او هر دو مشتمل بر مضمون (طلب)
 می باشد؛ زیرا در اصل مکتوب خواستن کتاب است؛ و در
 جواب رد کردن اوست باز بصاحبتش. در کاغذ طلب مناسب
 است نویسنده هر چه از مکتوب الیه میخواهد، بزبانی بخواهد که
 دلش نرم و مهربان شود و راه بهانه جوئی بروی او بسته گردد.

مطلقاً لفظ ندارم، یا نمیدهم یا بکار تو چه می آید و غیره گفته نتواند
آیدیم بر مکتوب فوق، نویسنده کتاب می خواست و
احتمال داشت مکتوب الیه می گفت: تو کتاب را چه می کنی.
یا من ندارم، یا از مطالعه فارغ نیست یا شاید پیش تو
ضایع گردد. یا نمی خواهم به تو بدهم.

نویسنده هم در رد این احتمالات این جور نوشت.

۱- بمطالعه این کتاب خیلی شوق دارم.

۲- شما دارید.

۳- خبر دارم بکار است.

۴- من این هستم.

۵- بر من مهربان هستید.

خلاصه چیزی را با الفاظ مناسب و ملایم خواستن، و
راه بهانه را بروی مکتوب الیه بستن، (دفع اعتراض)
یا (حسن طلب) می گویند، و خوبست در مکتوب طلب
رعایت آن شود، تا بر حسن کاغذ نویسی مایه افزاید.
تمرین مکتوبی برای برادر کمال خود بنویسید مشتمل بر
حسن طلب.

پلان - (۱) عنوان (۲) مطلب (پنجم) میروم. یکی تان

را بیدید، در خصوص گادی و اسپ او بنیم باشی. هرگونه

غنجواری می کنم ، فردا پس می آیم . نوشته ده سطر باشد .

مکتوب مساوی

دوم مکتوب مساوی است . به طرف مساوی دین قسم
نیز از عنوان تا به خاتمه رعایت مساوات ضرور است .
نویسنده الفاظی استعمال میکند که نه اشارتی بخوردی مکتوب
ایله شود و نه مبالغه در بزرگی خود نماید ؛ بلکه سبک نوشته
این جور می باشد که هم درجه محبت و قدر شناسی مکتوب
ایله مفهوم گردد و هم برابری در سن و سال یا عزت
و منصب هر دو ازان آشکار شود .

مثال : ادیب خاں برای کریم خان رفیق خودش
مکتوبی می نویسد و چند گز کشمیره میخواند . هرگاه این جور
بنویسد ؛

دوست مخدوم من ! موسم سردی رسیده و خادم
تان لباسی ندارد که بآن مدافعه از سرما نماید . درین جا
هم رخت گرمی پیدا نمی شود ، آدم بگیرد . هرگاه نوازش
فرموده مقدار سه و نیم وار کشمیره اعلامی ماشینخانه خریداری
کرده ، سریعاً بفرستید که بهرباتی شما دریشی ساخته بهوشم
البنه بنده را از تکلیف سردی سرما می رها کنید . فرمایشاتی

که راجع باین بنده باشد نیز بی مضائقه حکم می کنید و
تردوی بخاطر مبارک راه نمی دهید؛ بنده در اجرای
خدمات تان بدل و جان کوشان و مفتخرم زیاده جسارت
است.

مثال فوق برای مسامحی خوب نیست - زیرا مکتوب
الیه را در عنوان بلفظ مخدوم و در مطلب بالفاظ لژارش،
حکم، مبارک، خدمات یاد کرده ایم که مبالغه در بزرگی
اومی شود و خود را بالفاظ خادم، بنده جسارت مفتخر،
نام برده ایم که برخوردی و تصنع ما دلیل میگردد.

و نیز بملاحظه حسن طلب هم این مثال ناقص است؛
زیرا نه نوشتیم که وجه قیمت کشمیره را فرستاده ایم یا می فرستیم
و رنگش را هم تشخیص نکرده ایم که چگونه باشد. بنا برین
میتواند مکتوب الیه به بهانه فرستادن پول، یا غیر مشخص
بودن رنگ در خریداری کشمیره تاخیر کند.

حال اگر این جور تصحیح کنیم:

تصحیح دوست عزیز من!

برادر تان لباسی

مبلغ چهل روپیه بپردست آدم خود فرستاده ام. برگاه زحمت

کشیده سه و نیم وار کشمیره سیاه . . . فرمایشاتی که راجع
 بایندود باشد بی مضائقه بنویسد و تردوی بخاطر تان . . .
 برادر تان در اجرای کار لایتنان . . .
 و بان خورسند می شوم . در خاتمه احترام . تصحیح فوق لفظ
 مخدوم و خادم و غیره را که کوچکی نویسنده و بزرگی مکتوب
 ایبه از ان ظاهر می شد اصلاح و بدل کرده درجه مساوات
 هر دو را آشکار ساخت و فقره برای دفع احترام هم افزود.

خلاصه مکتوب مساوی

بر همین طرز تحریر می شود .

نمونه مکتوب در شرح حال دوری .

پلان - (۱) عنوان (۲) مطلب (گذارش) اوقات مرسل
 (۳) خاتمه .

برادر عزیزم! از روزی که از پیش نظرم دور و بخیر
 جلال آباد تشریف برده اید! از یک سو خفقان دوری
 شما خیلی بر من سخت می گذرد و از دیگر سو آمد آمد زمستان
 و دیدن روی خاک برف، خاطر پشیمان :
 و افسرده میدارد . بچاره جویی کار خود در مانده ام، نمی
 دانم درازی این شبها را بصحبت شیرین که کوتاه سازم

و مذاکره های علمی؛ که بنمایم. گذارش اوقات من تا حال
همین بود که نوشتم و هنوز نمیدانم تا نو روز بیاید و شما
تشریف بیارید؛

چه لیل و نهار خواهیم دید و از رنج دوری چه خواهیم
کشید. البته شما اسباب ساعت تیری تان در آنجا آماده
و خاطر تان از هر طرف آسوده خواهد بود، چرا باغهای
نارنج، قطعه های گل نرگس و پتونی و غیره و هوای سرسبز
جلال آباد کم چیزی نیستند که: تماشای دیگرانه آنها ملال
خاطر را دور نسازد و دل را فرحتی نه بخشد. زیاده از
ملال خاطر خود چه نویسم.

جواب

دوست عزیزم! کاغذتان را زیارت کردم و مضمون
رقت آور آن را سر تا پا مطالعه نمودم. واقعاً دوست دور
افتاده تان! نیز از درد دوری همچو احباب خیلی دل تنگ
و آزرده خاطرمی باشد. باغ نارنج چیست و نرگس و هوای
سرسبز جلال آباد که نمیبود دیدار احباب شود.
که ام باغ به دیدار دوستان ماند
کسی بهشت نگوید بهوستان ماند

قسمت همین بود که باید ما و شما بدرد دوری یکدیگر بنماید
 باشیم و زهر جان گزافی جدائی بهم را بچشم فقط چیزی که
 اندک بایه تسلی خاطر من می شود این است که: مشغول
 بوظیفه خودم و بقدر طاقت عاجزانه خدمت گزاری بوطن
 مقدس می کنم و گرنه دوری اجاب خیلی مشکل است
 امیر که مدام بهمچه کاغذ های دوستانه محب خود تاں را
 یاد آوری کنید و تخفیف ملال دوری نمایند: زیاده مشتاقم.
 نمونه مکتوب طلب:

پلان (۱)، عنوان (۲)، مطلب (قرض خواستن) (۳)، خاتمه
 برادر عزیز! درین روزها مختصر گلکاری انداخته شوق
 کرده بودم، اطاق کوچکی جهت نشیمن و مخصوص برای
 مطالعه بسازم و گمان داشتم به نه ده روز بچار پنجصد
 روپیه بسر خواهد رسید و به این آسانی صاحب یک اطاق
 مخصوصی خواهم شد مگر نمی دانستم:-

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلهما
 حال که بمیان کار در آمده ام هر قدر می کنم ازین
 خاک دامن گیر، دامن بچینم نمی توانم. راست گفته اند
 که:- ((دیرانی آسان و آبادی مشکل است)).
 چند صد روپیه که داشتم چیزی بخت و محل و چیزی با

اصول انشا

۴۰

چوره استاد کار و مزدور خرج شد و هنوز استخوان بندی
عمارت قرار دلخواه من صورت نگرفته . گمانم سر دست
چهار صد روپیه دیگر هم می خواهد که ؛ اندک صورت بگیرد
چون برادر عزیز ؛ در راه مساعده با بنی نوزد ما هر
وقت و هر کس اینچور دستگیرها دارند خاصه بر من خیلی که
مشفقند .

لذا در مقام اظهار مطلب برآمده مبلغ چهار صد
روپیه بوعد یک ماه می خواهم و انشاء الله با کمال ممنونیت
بعد موعده مزبور ادا می نمایم ، البته مسئول مرا با جابت مقرون
خواهید داشت . زیاده آباد باشید .

جواب

برادر محترم ؛ رقیه شریفه که حاکی از بنای آباد ای
جدید بوده و ضمناً دست تنگی برادر محترم را اظهار داشت .
و اصل دست ممنونیت گردید . ازین روشن اتحاد که مرعی
داشتند و بی تکلیف از برادر صمیمی تان پول خواستید ؛ خیلی
خود را نیک بخت می شمارم و با کمال ممنونیت تشکر گذاری
بجا می آورم . واقعاً « بنی آدم اعضای یکدیگرند » و بایست
هر وقت و هر جا و با هر کس هر گونه دستگیری که بتوانیم مصالحه

تتمانیم؛ خصوص با بچه دوستان عزیز که خیلی عزیز و نایاب
 میباشد. اینک قرار فرمائش محترم مبلغ چهار صد روپیه
 بدست حامل ذریعه فرستادم عجله بخرج گلکاری خود میرسانید.
 هرگاه دیگر پول هم بکار میشد بی تکلیف اطلاع داده خود را
 دست تنگ نمی گذارید. برادر تان با کمال تشکر در اجرای
 هر گونه مقاصد تان صمیمانه حاضرم زیاده؛ زیاده است.
 (قرین) یک مکتوب بحمد صدیق رفیق خود به دوازده سطر
 سیزده کلمه بنویسید؛ و چند جلد کتاب حساب و غیره بطریق
 خریداری بخواهید؛ جوابش نیز باندازه فوق بوده، نوشته باش.
 کتابها را فرستادم.

مکتوب بزرگها

سوم؛ مکتوب بزرگها ست بطرف خود با درین قسم بزرگی
 نویسنده و کوچکی مکتوب الیه رعایت می شود از آغاز مکتوب تا
 انجام بهمین سلیقه می نویسند.

مثال: محمد اکبر محمد اصغر برادر کوچک خود خط می نویسد و
 از و شکوه دارد خط نفرستاده هرگاه این جور بنویسد.
 برادر مشفق من! اگرچه برادر عاجز تان ظاهراً صحت دارد
 و خاطر جمع و آسوده حال می نماید؛ ولی در باطن خیلی علیل و

اصل ان غیر صریح

دل نگذاش می باشد، چرا مدتی می شود مکتوب تان را از
پوسته نگرفته ام و از خوش خبری صحت تان خوش و وقتی
نیافته همین چشمم براه پیغام شما و گوش بر آوار پای پوسته ام
اینک در انتظار تو چشم امید دار

چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

نمیدانم سبب این تغافل چیست؟ و چرا بیک دو
سطر نوشته دل پاره پاره را جمع و خودم را سر افرازمی
سازید؟

امید که برخلاف گذشته رفتار نموده بنوازشنامه های

تان مسرورم ننمائید.

نه در برابر چشمی نه غائب از نظری

نه یادمی کنی از من نه میروی از یاد

زیاده احترام.

در مکتوب فوق بزرگی نویسنده و کوچکی مکتوب الهیه

رعایت نگشته: زیرا کلمه (مشفق) در عنوان و کلمه عاجزه،

سر افراز، امید، نوازشنامه ها در مطلب و کلمه احترام در

خاتمه از قبیل الفاظی هستند که: یایست از طرف خود ما به

بزرگ ها استعمال شد.

اینک کلمات مزبور را تصحیح کرده و موافق قاعده این

جور می نویسیم .

تصحیح

برادر ارجمند !

اگرچه برادر دلسوزتان
و چرا بیک دو سطر نوشته دل پاره پاره را جمع و خودم
را خوشحال نمی سازید ؟ باید برخلاف گذشته رفتار نموده ،
پنی درپنی به مژده رسانی های صحتتان مسرورم نمائید .
.

زیاده برخوردار باشید !

در تصحیح فوق ؛ غلطیهای مکتوب را اصلاح نموده لفظ
(ارجمند) را بجای (مشفق) و (دل سوز) را بجای عاجز
و (خوشحال) را بجای (مسر افرازد) و (یابید) را بجای (امید)
و (مژده رسانی های صحت) را بجای (نوازشنامه ها) بدل
آوردیم . در خاتمه نیز بجای لفظ (احترام) (برخوردار باشید)
نوشتیم . و مکتوب موافق بقاعده شد . باید مکتوب بزرگها
بهین سلیقه نوشته شود .

نمونه مکتوب : شرح حال از ماما بطرف خواهر زاده .
پلان - عنوان (۲) ، مطلب (کیفیت سفر) (۳) ، خاتمه .
خواهر زاده عزیز ! اگرچه موتر ما خیلی تیز رفتاری کرده
و هم روزه ما را بغزنی رساند . و هرگاه شب را به غزنین

گذشتانده فردا بطرف قندهار روان می گشتیم؛ حالا بایست
رخت اقامت در اینجا افکنده و سه روز می شد در آنجا
رسیده بودیم؛ لیکن پروگرام سفر را این جور خیال بسته ایم
و پلان سیاحت را برین وضع گذاشته میخوانیم: هرچه در
این سفر برای ما رویداد کند، یا هرچه از مناظره طبیعه
و آثار عتیقه بنظر بر خورد؛ شرح آن را تا یک حدی بکتابچه
جیبی خود مان ثبت کنیم. و اگر خدا بخواد روزی که بقندهار
برسیم یک روز نامه مگک شیرین و مختصری برای خود مان
نوشته باشیم. ازین جهت پنجره روز است توقف ما بغزنی
شده و می خواهیم پنج روز دیگر هم درین جا بوده، از مزارات
و غیره آثار عتیقه مثل مناره های غزنی و بند سلطان
و پوره علم بیاوردیم. چرا این شهر قدیم که در
یک عصر پایتخت سلاطین غزنوی بوده و محیطش سلطان
محمود ها، حکیم ثنائیها، علی لالاها، خواجه لای خوارها و بصرها
این جور مشاهیر پرورش داده؛ خیلی چیزها فواید تاریکینی
و لائق نوشتن دارد. حال بر همین نوشته بس کردیم، و انشاء الله
کواکب سفر را از قندهار برای تان مفصل تر خوانیم
فرستاده. کاغذ تان را هم انتظار داریم بخوانیم زیاده چه
نگارش رود.

جواب

حضرت مامای مطاع خود را خواهر زاده مطیعم. نوازشنامه
سامی را بعد از انتظار بسیار زیارت نموده، بر مضمون
سراسر ارشاد آن گماهی مسبوق گشتم. البته روزنامه که
اکثر آن حاکی از دقائق کشفیات سفر همچو مامای فاضل بوده
و تاریخ آثار عتیقه غزنین؛ بر شرح آن نکلی افزوده و باز
قوه قلم شما از نطق شیرین خود زیبایی آن را نورانی
باشد؛ از قیمت بهائی خواهد شد. اینک خواهر زاده کوچک
تان چشم براه تکمیل و ارسال این تحفه عزیز الوجود بوده و
رجا دارد خیلی بزودی نقلی ازان مرحمت و کیسل فرمایند؛
تا مطالعه و ردی نویسی آن سر مشفق تنویر افکار عاجزان
ام گردد. زیاده چه عرض اشتیاق نمایم.

(تمرین) مکتوبی به برادر خوردتان بنویسید بدین
شکل: پلان (۱)، عنوان (۲)، مطلب (شرح هشت روزه جشن
استقلال در پهنان)

(۳) خاتمه نوشته تان از شانزده سطر پارس کلمه کم
نباشد جواب از طرف برادر کوچکتان هم بهمین
اندازه باشد.

مکتوب طلب

نمونه

پلان - (۱) عنوان (۲) مطلب (خواهش کتاب نوشتن)

(۳) خاتمه

برادر ارجمند! رساله انسانی جدید و متخط شما را سید
داؤد خان خطاط آورد و بتقریبی ملاحظه کردم. ماشاءالله
از تیزی قلم و حسن خط و قواره حرف و سلیقه سطر بندی
که هر یک از دیگری بهتر و خوشتر میباشد. چه قدر صاف
و راست می نویسید یک کلمه لاغر نیامده و یک ذره سطر
از پیش تان کج نشده؛ بلکه حرفها همه بکری نشسته و
سر این خویشا بیاض بین السطور خیلی راست و یک برابر
و گویا سرک ستره دارالامان است که از راستی و صفائی دلم
را بر دو بطرف آن دیده بی اختیار سرودم.

بهتر از خواندن بود دیدن خط استاد را خلاصه: اینقدر
تستعلیق خوانی که در تعریف خط تان کردم؛ مدعا این است
هرگاه میل داشته و فارغ باشید و باجوره بنویسید میخواهم
رساله دستور فارسی قلمی خودم را نقل بر دارم و بهم خیلی
زود که اگر خدا بخواهد در جشن استقلال روز تماشای صنایع
تقدیم حضور کنم.

صفحه یک روپیه بشما میدهم و خوب اجوره است .
اطلاع خوابید داد ! زیاده چه نویسم .

جواب

آقای اجل ! خط شفقت نمط رسیده و کوچک برادر
مطیع تان را سر بلند و خوشحال گردانید ، براستی غرض
میکتم : خط عاجز هنوز آنقدر صاف و پخته نیست و چندان
سطر بندی خوبی ندارد و خودم میدانم (خط پای کجشکاک)
خود را و هنوز اینقدر هم نشده که گویم ؛

طاؤس را بنقش و نگاری که هست خلق
تحسین کند و او خجل از پای زشت خویش
و چو با اینهمه (کج و جی) و خامی در نظر راست
بین صاحب (که بجز سرعیب بینی ندارند) پسند آمده و میل دارند
کتاب شانرا بنویسم ، خودم را خیلی بختیار و سعادت مند دانسته
با کمال خورسندی باین خدمت حاضرم و امید میکنم در ظرف
بسیست روز نوشته شود و در موقع جشن مبارک استقلال ،
عین بر محل برسد . در باب اجوره هم چندان مضائقه ندارد .
هر چه لائق دانند و مرحمت نمایند ؛ با کمال تشکر تبرک گفته می
لخ خطی را گویند که خوانا نبوده کج درج و خراب باشد .

می گیرم زیاده جسارت است .

(تمرین) مکتوبی برای خیاط بنویسید! بدین شکل نه
گز کشمیره همراه شصت روپیه تقد فرستاده ام استر و غیره
مصلح گرفته سه دست دریشی یکدست برای خود من و
دو دست برای برادریم بدو زید! قد و اندام او معین شود!
جواب از طرف خلیفه خیاط هم بنویسید! هر دو مکتوب بقدر
مکتوبهای نمونه باشد!

صنعت التفات

گاهی نویسنده در یک فقره مکتوب الیه را حاضر کرده،
با کلمه تو، شما، تان، حرف میزند. و در فقره دیگر او را
غائب دانسته با کلمه او، آنها، ایشان گفتگو میکند. و گاهی
در یک فقره در آغاز او را مخاطب و در اختتام غایب
اعتبار میکند و گاهی بر عکس می نویسد.

و این جور خودش گاهی متکلم بوده در یک فقره من
و ما می نویسد.

و این جور خودش گاهی متکلم بوده در یک فقره من و
ما می نویسد.

و گاهی خود را غایب انداخته کلمه (او) را بخود راجع

می سازد. و بر تقدیر در فقره ها اسما و فعلهای مناسب
باین کلمات مینویسد و ما برای ایضاح این سخن مکتوبی
بطور مثال می نویسیم.

مکتوب: در عذر تاخیر مکتوب و ارسال تحفه.

برادر مکرما! پس از ادای مراسم یکجہتی زحمت میبدیدہ
حسب حالی نوشتیم و شد ایّا می چند
قاصدی کو که رساند بتو پیغامی چند

از وقتیکہ محب اتحاد اندیش وارد ہرات گشتہ؛ بجدی
گرفتار علائق بودہ کہ بیچ فرصت سرخاریدن نداشت.
دین روز ہا کہ فی الجملہ کار ہای خود را انجام دادہ و اندک
فراغت حاصل گشتہ در مقام استفسار مزاج سامی برآمدہ
و خودم را باین تقریب بیاد خاطر الفت پسند میدہم. ضمناً
نگارش میرود: بکتوب کرک زیرہ اعلی موجود داشتہ و بانہایت
خلوص سوغات گفتہ، تقدیم خدمت سامی شد و میل دارد
با کمال مہربانی منظور سازند. زیادہ زحمت نمی دہم.

در مکتوب فوق نویسنده و مکتوب الیہ ہر دو را غائب
فرض نمودہ و کلمات مناسب برای ہر دو آوردیم؛ مگر در
فقرہ؛ اندک فراغت
.....
کہ نویسنده متکلم است.

اکنون میخواهیم نویسنده را متکلم و مکتوب الیه را
مخاطب ساخته الفاظ مکتوب را این جور
بدل کنیم

برادر مکرم! پس از ادای مراسم یکجتنی رحمت میبرم
حسب حالی نوشتم و شد آیامی چند
قاصدی که رساند بتو پیغامی چند

از وقتی که محب اتحاد اندیش دارد هرات گشتم؟ بجای
گرفتار علائق بودم که هیچ فرصت سرخاریدن نداشتم. درین
روزها که فی الجمله کارهای خود را انجام داده ام و اندک
فراغتی حاصل گشته محب تان در مقام استفسار مزاج
سامی برآمده و خود را باین تقریب بیاد خاطر الفت پسند
تان میدهد. ضمناً می نگارم: یکتوب کمرک زیره اعلی موجود
داشتم. و با نهایت خلوص
تقدیم خدمت تان شد. و میل دارم با کمال مهربانی منظور
سازید! زیاده زحمت نمیدهد.

درین مکتوب در هر فقره که نویسنده. و مکتوب الیه
غائب بود متکلم و مخاطب ساختیم و نیز برعکس متکلم و مخاطب
را غایب آوردیم. این گونه از حال غیبت بتکلم و خطاب
نقل کردن یا برعکس از حال تکلم و خطاب به غیبت رجوع

کردن را در اصطلاح تحریر (صنعت التفات) گویند. و یکی
از صنائع مقررہ نوشتہ بقلم میرود.
(تقرین) در جواب مکتوب فوق مکتوبی نوشتہ یکبار خود را
مشکّم و مکتوب الیه را غایب فرض کنید! و یکبار خود را غایب
و او را مخاطب نمایند!

مکتوب رسمی

مکتوب های فوق همه خصوصی بوده اما مکتوبهای رسمی که از
حضور اعلیٰحضرت والا، بنام مامور یا صدور بیاید، یا وزیران و غیره
مامورین دولت از برای اجرای امور و غیره مطالب رسمی بنام
یکدیگر می نویسند؛ شیوه جداگانه داشته و القاب مخصوصی برای
آنها مقرر است و در عنوان مکتوب لقب مخصوص هر یک
باید برای خودش نوشته شود؛ مگر از برای فائده وقت و
تخفیف تکلیف؛ در عنوان بحرف اول القاب اکتفا میکنند،
یا بجزایر دیگر کلمات القاب را از نوشته حذف
و در تلفظ باقی گذاشته، حرف اول لقب را می نویسند
که اشارت شود بتلفظ آن و ما در اینجا اصل کلمات القاب
مامورین و حروف اول آن کلمات را که در عنوانها مینویسند
برای آگاهی یکجا تحریر می کنیم.

منصب	اصل لقب	حروف اول لقب
صدر اعظم	جناب عالیقدر جلالتمآب	(ج، ع، ج)
وزیر	عالیقدر جلالتمآب	(، ، ،)
مدیرهای مستقل	جلالتمآب	(، ، ، ،)
مستشارها	عالیقدر صدآقتمآب	(، ع، ص)
نائب الحکومه	والا نشان جلالتمآب	(، و، ج)
حاکمای اعلی	عالیجاه عزت و صداقت همراه	(ع، ع، ص)
حاکمای کلان	، ، ، ،	(، ، ، ،)
دیگر حکام :	اخلاص	(، ا)
علاقه داران	اخلاص مند	(ا)
مدیرها و خنین منبرین	صداقت همراه	(ص)
روشناس		
قاضی القضاات :	جناب فضیلت مآب	(ج، ف)
سائر قضاات :	، ،	(ف)
نائب سالار :	عالیشان عزت و شجاعت همراه	(ع، ع، ش)
فرق مشر :	، ، ، ،	(، ، ، ،)
لوا مشر :	صداقت ، ،	(ص، ،)
غند مشر :	حمیت مند	(ج)
کندک مشر	شجاعت	(ش)

متنصیب	اصل لقب	حرف اول لقب
تولیشتر :	غیرت مند	(غ)
بلوک مشر	بسالت	(ب)
رتبه اول	جلالتاب	(ج - اول)
"	۲ - عالیقدر	(ع - ۲)
"	۳ - عزت مآب	(۳ - ")
"	۴ - عزت مند	(۴ - ")

نشانه‌ها

در نامه‌های نشانه‌ها نیز تخفیف کرده و حرف اول آنها می نویسند :

رقم نشان	حرف اول نام آن
نشان المراء علی :	(ا ، ا)
" " عالی :	(ع ، ا)
مردار عالی :	(س ، ا)
سردار عالی :	(س ، ع)

القاب مأمورین و حرف اول آنها در جدول فوق تحریر یافت . اکنون بطور نمونه یکدو مکتوب رسمی را بهم می نویسیم .
جناب رع ، ص محترم رئیس صاحب تدریسات ! ص

محمد سرور خان مخفف نویسنده حضور مبارک اعلی حضرت غازی؛
کتابی مستفی به (امان التحریر) در فن مخفف نویسی ایجاد و
اختراع نموده و این خیر خواه کتاب مذکور را دیده ام
حقیقت شایان تقدیر بوده . درجه اول شمرده خواهد
شد .

مشارک الیه کتاب خود را بخدمت شما تقدیم میدارد
که قاعده برای نمائش کیل فرمائید .

مکتوب دوم

مقام ساهی وزارت جلیله خارجییه دامت الامجاد -
موازی ده جلد از شماره اول و ده جلد از شماره دوم
آئینه عرفان را دار التالیف وزارت معارف تقدیم
نموده ؛ استدعا دارد که : به سفارت سنییه ایران
و سفارت بهیبه ترکیه که مقیم دار السلطنه اند
زحمت ارسال فرمایند چونکه اعضای سفارتهای موصوف
آرزوی اشتراک و قراءت این مجله را داشته اند .

انشای وصفی

هرگاه خواهیم از چیزی تعریف و حقیقت او را بیان

کنیم و صفاتش را در نظر خواننده تجسم و بهیم؛ چگونه حقیقت
او را بیان خواهیم کرد و چنان صفاتش را تجسم خواهیم داد.
بلی ذهن در انتخاب صفات و کیفیت سلسله تحریر وقت
بکار برده، ایجاد، ترتیب و غیره قواعد تحریریه را رعایت
می کند؛ زیرا ایجاد فکر، تقدیم و تاخیر فقرات، تحریر عبارت
ساده و سودمند از قبیل کار مائی است که در هر رقم
نوشته ملحوظ می شود.

مثلاً می خواهیم شب و روز را موضوع تحریر قرار
داده تقدیم، تاخیر، رفت و آمد، طلوع و غروب، مبداء
و منتهای هر یک را در تابستان و زمستان بیان کرده
و این جور بنویسیم؛

شب پس از روز می آید، بعد از شب باز روز
عودت میکند، وقتی که آفتاب طلوع کرد روز می شود.
و چون غروب نمود روز باخر میرسد. در تابستان روزها
دراز و در زمستان کوتاه است برعکس در زمستان شبها
دراز و در تابستان کوتاه است.

در روزها کار و در شبها خواب کرده می شود. بنا
بر آن روز وقت سعی و عمل و شب فرصت آسودگی است.
درین مثال روشنی د تاریکی، درازی و کوتاهی، کوشش

و آسودگی که در شب و روز حاصل می شود، بتعبیر دیگر
حالما و صفتهای هم شب و روز را انتخاب زود و عام
فهم نوشتیم.

می شود درین موضوع، طلوع و غروب هر مملکت،
حالمای یومیّه هر صنف مردم را علاوه نموده وظائف شاگرد،
معلم، سوداگر و مزدور را شرح داده و بر معلومات خواننده
بیفزائیم، و قوه قلمیّه او را نمودیم.
این جور حقیقت چیز را بیان نمودن؛ انشای وصفی،
گویند.

بایست در انشای وصفی قلم تحریر ما یا قلم نقشه کشی
رسم شباهتی بهم رساند. طوری که رسم در نقشه خود
صورت چیز را کشیده پشت و روی کار، آفتاب و
سایه را رسم و اثبات میکند. این جور تحریر ما حقیقت
چیز را بزمانی بیان میکند که تعریف قرار واقعی بوده و
با خود چیز مطابقت بهم رساند.

می شود انشای وصفی را از مکتوب برادر عبد الحمید
که برای پدر خود نوشته و دران از تمییز یکدست خانه
سمت شمالی تعریف کرده اقتباس نمائیم؛
پدر بزرگوار! بصواب پدر حضرت شما بتعمیر سمت

شمالی سرای خودمان پرداخته و درین روزها شکر به پوشش
 رسید. عمارت طولاً پانزده و عرضاً پنج گز میباشد. حویلی
 ما که در اصل بیست در بیست گز است؛ هنوز همان طور
 کلال و بیچ معلوم نمی شود که چیزی تنگ شده یا نه خود
 عمارت بدو خانه و یک کفشکن (دبلیز) قسمت یافته .
 یک خانه هفت در پنج و سه دهانه و دیگری پنج در پنج
 و دو دهانه دروازه دارد کفشکن هم سه در پنج است.
 از دبلیز بخانه کلال و از بدو دهانه (که برای خواب
 مخصوص است) دروازه گذاشته ایم .

کرسی عمارت یک نیم گز از محن حویلی بلند و ارتفاع
 پوشش را پنج گز برداشته ایم که روشنی خوب بخانه داخل
 شود. خلاصه عمارت ما خیلی مختصر و هوا دار و روشن آمده
 نم و تاریکی بیچ ندارد و در هر فصل سال برای نشیمن
 موزون است .

برادر عبد الحمید در ظرف ده سطر عمارت تو ساخت
 خود را خیلی بخوبی نشان داد. و معلوم است مکتوب خود را
 بسبک انشای وصفی بسیار خوب نوشته .

(تقرین) خانه خود را که در سمت جنوب واقع شده
 بانشای وصفی بنویسید !

پلان — (۱) مساحت سطحیه و ارتفاع (۲) کلکین ها،
در ها، دیوار ها (۳) وضعیت سمتی، ضیاء، هوا، رطوبت
و عام آن -

تمرین بهار چگونه فصلی است، در عالم چه تاثیر
میکند، هوای او چگونه، ششهای بهار دراز است یا خیر،
فانده که از بهار برای ما میرسد چیست؟
موضوع فوق را در لباس انشای وصفی در آورید!
نوشته تان از دو سطر کمتر نباشد!

۲- انشای نقلی

هر وقت ما با شما و دوستهای خود صحبت داریم، در
بین صحبت سخنها میزنیم، از هر در گفتگو میکنیم - گاهی مصاحبه
های علمی، گاهی بیان واقعات گذشته و حال، گاهی نقلهای
هوا خوری و تماشا، گاهی سخن سیر و سیاحت، گاهی سر
گذشتهای از خود و بیگانه -

خلاصه هر چه ازین قبیل بوده و ما او را بقالب نوشته
در آوریم، این جور نوشته را (انشای نقلی) یا حکایت میگویند.
مثال: می خواهیم از معاونت اسلم که دیروز در بازار پاکوری
دستگیری نموده سخن رانده و او را بلباس انشای نقلی در آوریم -

حکایت

بیچاره کوری از بازار سرچوک (یک بازار مشهور
در کابل) میگذشت. ناگاه سواری از مقابل بر اسب
مستی می آمد نزدیک بود کور بیچاره زیر پای اسب
شود. اسلم دستش گرفته و او را از خطر هلاکت خلاص کرد.
کور گفت :- بهین طور که دستگیری از من کردی
خدایتعالی دستگیر تو باشد.

حکایت فوق را می شود به تغییر عبارت این جور بنویسیم:

تغییر عبارت

کوری بیچاره بجای در بازار سرچوک روان بود .
اسب مستی از انسو پیدا شد و چیزی نمانده بود که آن بیچاره
زیر پا کرده هلاک نماید . اسلم دفعه دید و پیش آمده از
دست او گرفت و یک سو نمود . کور عاجز بحال رقت
دعا کرد و گفت خداوند در حال در مانده گی بسر وقت تو
برسد که اینطور بسر وقت من رسیدی ..

الکون باز همین حکایت را بعبارۀ دیگر می

نویسیم :

تغییر عبارت

نابینائی بنی عصا کش پنی کار خود بر آمد . وقتی
که به بازار سرچوک رسید با اسب سرکشی دو چار شد
و بیم آن بود که بزیر پای اسب بیاید و زندگی را وداع
گوید . اسلم از آنجا میگذشت . نابینا را در خطر دید ،
دلش سوخت و خود را باو نزدیک ساخته ، نگذاشت
خطری باو برسد .

نابینا که ازین درط نجات نیافت .
گفت :- الهی این شخص درین تنگه از من مددگاری کرد
و از مرگ رهایی داد . تو هم بفضل و رحمت خود باو به بخشای
و در وقتیکه در ماند دستش گیر .

در مثال انشای نقلی یک حکایت را به سه عبارت
نوشتیم . این تغییر عبارت در هر رقم نوشته ما جاری می
شود ، در تغییر عبارت ؛ تلاش کلمات و جملات مرادف
خیلی لازم است و باید تغییر عبارت سبب تغییر معنی نگردد
و نیز در هر رقم نوشته ؛ ایراد ضرب المثل و محاوره
موجب زینت تحریر می شود ؛ خصوصاً در انشای نقلی .

حکایت

نمونه

وقتی که اعلحضرت والا به تخت سلطنت جلوس کرد؛
شمشیر بدست گرفت و گفت: یا ملت نجیب خود را
ازین اسارت آزاد خواهم کرد، یا در سر این مطلب هم
سرخواهم داد و طولی نه کشید که بمطلوب خود ظفر یافته،
ملک را استقلال بخشید و ملت را آزاد و روشناس عالم
ساخت و درین باب گفته اند:-

همت بلند دار که نزد خدا و خلق

باشد بقدر همت تو دستگاه تو

(تمرین) حکایت های ذیل را نشر کنید!

زبان کرد شخصی بغیبت دراز بدو گفت داننده سر فراز
که یاد کسان پیش من بدکن مرا بدگمان در حق خود مکن
گرفتم ز تمکین او کم نمود نخواهد بجاه تو اندر فرود

قطعه

رگی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست مجبونی بدستم
بدو گفتم که مشک یا عیری که از بوی دلاویز تو مستم
بگفت من رگی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم

جمال همتشین در من اثر کرد
و گرنه من همان خاکم که هستم

۴- انشای ابتکاری

گاهی از مطالعه عجایب عالم خلقت یعنی تماشای بارغ
و سیر گلگشت، دیدن آب روان و آبشار، معائنه دشت
و کسار، نظاره اجرام فلکی، شنیدن صوت خوش و شبنم
بوی لطیف، چشیدن طعم گوارا، لمس چیز نرم و نازک،
خواندن بعضی اثرهای دلچسپ، دیدن غم یا نشاط، حس و
ذوقی می بریم. ازین ذوق فکر تازه بدماغ می افتد و مضمون
جدیدی بخاطر ما میگذرد و از شوق آن ذهن را اجتلاب و
هیجانی دست داده میخواند آن خیالات بدیهه و مضمون تازه
را بطرف عبارت نگنجانند و در صورت حرف و نوشته جلوه
گر سازد، یا بعبارة دیگر حیات و هیجانات قاری و سامع را بشود
در آورد. چگونه که تربیت یافته صنعت مستظرفه در برابر استاد موسیقی
گاهی از زینحات وجد آور او بوجه دساز میگرد و گاهی از ناشنای
الم انگیز برده ساز بجزن همرازی شود، یا تانقایی صحیح تمثیل از دلم
(فاجعه) و تزلزلی (هائند) عیناً خود را بعالم فلاکت و
دهشت آن تمثیل در یافته اختیار از دست میدهد، تو

گوئی این حادثه بداخل وجدان و دماغ او وقوع یافته،
 اینچنین خواننده و شنونده از تاثیر و هیجان این خیالات
 بدیعه متاثر و گویا احساس و هیجان نویسنده عیناً در وی
 منعکس می شود. مثلاً سلیم بتماشای خزان پغمان رفته
 سیر میکرد. از خزان این قطعه (که منظره قشنگی دارد) ذوقی
 برداشت. و از طبیعت خیال تازه برایش الهام شد و
 این جور او را بدیاس نوشته در آورد.

تعریف از خزان پغمان

برگاه درین فصل خزان تا یک حد بدامنه کوه بلند
 پغمان برائیم و رو بکابل یکبار به طرف این قطعه بدیعه نظر
 اندازیم و فصل برگ ریزی او را خوب بدقت به بینیم چنان
 خواهیم ماند.

سبحان الله! تماشای این قطعه عجب عالمی دارد که انسان
 را محو دست نقاشی قدرت و حیران صنعت کاری رسام طبیعت
 می سازد؛ رنگهای سرخ، سبز، زرد کاهی، نارنجی، گلشنار
 و افشان برگهای درختان (که چیزی بروی زمین، فرش
 و چیزی بشاخه های درختها می نمایند و درمیان اینها کوئی
 های بلند سفید سفید را که جلب نظر میکنند) اگر از یک

قدری مسافت دور به بینیم به تخته - تخته گل‌های رنگ برنگ
و بوته های بلند نسترن میماند که تازه شکفته و فضا را نو
رنگین، ساخته باشند.

برگ‌های زرد این صفحه؛ باغ سبز و سرخی بتماشائی
نشان میدهند که ذوقها کرده بی اختیار می سرآید.
برگ ریزان تو خوشتر بود از گل‌ریزی
در بهار آنکه ترا دیده چه گلها چیده

این جور خیالات تازه و احساسات بدیعه را که
بواسطه حیات بذهن حاضر می شود و نویسنده او را بقالب
نوشتۀ در آورد (انشای ابتکاری) گویند.

صنعتگر انشای ابتکاری هر قدر که حس و هیجان
خودش را بواسطه نوشتۀ بدل و دماغ خواننده حلول دهد
و او را در زیر تاثیر همین احساسات بدیع و ظریف بگذرد؛
همانقدر قیمت نوشتۀ او بیشتر شود.

اکنون مثالی که دارای این خصوصیت است در ذیل

می نگارم:

شوق تنهایی در حال احتضار

ای محبوبه بی وفا؛ گریه مکن؛ درین حالت احتضار و

دوبین لحظه که میروم بطرف مرگ و استراحت ابدی قدم

گذاشته و عوالم دیگری را که این همه بیمری تو دامنش تو در
آفاق آن وجود ندارد؛ سیر نمایم - مرا آزار ده !
درین ساعتی که میخواهم بسوی فنای صرف و عدم مطلق
رفته و برای همیشه از تو و کردارهای ناپسند تو چشم پوشم؛
حالم را مشوش مکن !!!

این چند قطره اشک شوری که از کنار دیدگانت سر
زیر شده و از گونه های گلغامت عبور کرده و بروی دست
و پنجه نازنینت میچکد؛ یقیناً برای بخشایش گناهان
گذشته تو و برای جبران اینهمه بی انصافی های که در باره
یک جوان عاشق؛ یک وجود ضعیفی که در راه عشق و دوستی
تو از هر چیز گذشته و در پایان شش سال؛ عجز، الحاح،
تضرع جز بیمری و کم اعتنائی و سنگدلیهای طامانه هیچ چیز
از تو مشاهده نکرده کافی نخواهد بود.

خود را خسته مکن؛ اشک مریند و از کنارم بر چیز !
مرا بحال خود واگذار؛ که درین چند دقیقه فرصت
شاید بتوانم کتابچه خاطرات بیست و سه ساله گذشته
خود را جستجو نمایم و درمیان تمام صحائف آن؛ یک سطر
مسترت آمیزی پیدا کنم که مرا بتذکار خود دلخوش داشته
ازین همه اندوهی که در روی سینه بهم فشرده من جمیع

شده و مرا به سنگینی دردناک خود رنج میبرارند؛ اندکی
راحت باشم.

.....
اکنون بشرح فقره ای فوق پرداخته حسیات نویسنده
را تحلیل می کنیم.

صاحب این مقاله سوزناک (از بی اعتنائیهای
محبوب جامعه و درد کم التفاتی او در عالم خیال خود را بحالت
جانکندن قرین و محبوب را بر بستر مرگ حاضر و دل سوز
یافته آغاز بشکوه کرده و با او خطاب نموده میگوید:

تمنا داشتیم ترا یزایای محبوبی جلوه گریایم یا بعباره
دیگر میخواستم ترا بر خود عطف، مهربان، همدم غمخوار، غم
شریک، مددگار بیایم، نیافتم اکنون که از درد بیدوانی
این ناامیدیا، مردن مرا خلاص میکند و بزندگانی ابدی
بی تشویشی میرسم بسبب گریه خود درد مرا تازه کن.

و چون باین سخن مؤثر، محبوب را بیشتر بر سر رحم
و مهربانی آورده که بی اختیار اشک از چشم او ریخته باز
سرگله را وا کرده می گوید:

حال! اشک ریزی و دلسوزی تو برای من چه فائده
دارد که همین دستی (فورا)، سفری و از حضور تو رفتنی

هستم و در وقتیکه جور و تندرست بودم و از مر با نهیهای
تو بهره در می شدم، مرا بهره و ر نساختی.
وقتیکه ازین سخن، دل محبوب را نسبت بخود بیشتر
رقیق ساخته و گریه او را فروتر نموده، باز زبان بشکوه
گشوده میگویی:

حال که شوق دارم تنها بوده درین یک نفس آخر،
با نفس خود حساب کنم و نامه اعمال او را به بینم که درین چند
سال زندگی نا آرام، برای سفر آخرت چه برابر کرده باشد،
تو از پیش روی من برو که طاقت گریه تر ندارم و بیشتر
باعث خفقان من می شوی!

خلاصه محرومی از مطلب و نامرادیهای تمام ایام حیات
و حالت سخت جانگدین را چنان تصویر داده و به عبارت
در آورده که عیناً حیات حزن انگیز او در باطن خواننده
حلول میکند و او را مثل خود در بیقراری و شوری اندازد.
تمرین حکایت ذیل را نشر کنید!

شنیدم که یکبار در دجله	سخن گفت با عابدی کلاه
که من فرماندهی داشتم	بسر بر کلاه می داشتم
جو طالع مد کرد و بخت اتفاق	گرفتم بیازوی دولت عراق
طمع کرده بودم که که مان خورم	که ناگه بخوردند که مان سرم

بکش پنبه غفلت از گوش هوش
که از مرده گان پندت آید گوش

تشییه

گاهی میخواهیم اصل حال، یا مقدار حال موضوع را بیان کنیم، یا صفتش را خاطر نشان قاری و سامع نماییم، یا میخواهیم موضوع را در نظر قاری یا سامع زینت دهیم، یا او را نکوهش، (تقیج) کنیم، یا خواهیم بنویسیم وجود موضوع ممکن است: یعنی پیشود همچو موضوع موجود باشد، یا خواهیم او را در نظر سامع بطور خیلی نادر و عجیب جلوه گر سازیم. در اینصورت با موضوع را بچیز دیگر مشابه می سازیم مثلاً: مطلب داریم کیفیت خط سید محمد داود خان را بیان کنیم میگوئیم:-

خط داود ما ز شیوه خوب بخط میر عماد مانند است
درین مثال؛ مطلب داشتیم، حال موضوع (خوبی خط سید محمد داود خان) را بیان کنیم؛ او را بخط میر عماد مشابه ساختیم.

یا اگر خواهیم مقدار بلندی برج مکتب شهر آرا را بیان کنیم؛ می نویسیم.

برج شهر آرا همچو قلعه تخت شاه است .
 خلاصه هرگاه موضوع را بسبب یکی از اغراض فوق
 را غرض^{له} دیگر چیزی مشابه سازیم .
 همین مشابهت را (تشبیه) میگویند .
 تشبیه دارای چهار رکن (جزء) میباشد :
 (۱) مشبه : که عبارتست از خود موضوع .
 (۲) مشبه به : چیزی که مشبه را بآن تشبیه میدهند .

له غرض تشبیه غالباً همیشه راجع میباشد و در شماره هفت است
 که همه را ذکر کردیم . گاهی غرض راجع بمشبه به میباشد و هر وقت
 یافتی یکی آنکه چیزی که در وجه شبه ناقص باشد ؛ ادعای اکمليت آنرا
 کرده و او را مشبه به میسازیم مثل : " آتش به سان دیو بندت مانده"
 درین مثال برای ! سان که در وجه شبه ناقص است دعوی اکمليت
 کرده و او را مشبه به قرار دادیم و آتش را که در وجه شبه (محو
 کردن) کامل است ؛ مشبه ساختیم .

دوم چیزی را که خیلی مهم دانیم ؛ مشبه به می سازیم
 و در اینجا غرض اهمیت حال ادست مثل : زین عطار محتاج
 است قوت لایموتی را به چشمش آتش و نان آید جو بنویسند
 اشقانی درین مثال (آتش و نان را اهمیت داده مشبه به
 ساختیم .

اصول انشا

۴۰

- (۳) وجه شبه : حال و صفتی که مشبه و مشبه به در آن
شریک میباشند.
- (۴) ادات (کلمات) تشبیه : چون ، رنگ ، سان ،
قام ، گون ، گویا ، گویی ، و غیر آن .
آکون چند مثالی از تشبیه می آوریم :
- (۱) امروز رخت نظیف خان ؛ همچو برف سفید می نماید.
درینثال : رخت ، مشبه ، برف ، مشبه به ، سفیدی ؛
وجه شبه ، همچو ، حرف تشبیه ، بیان حال مشبه ، غرض
تشبیه است .
- (۲) صدای ترانه دلکش شاگردها ؛ گویا آهنگ اثر خیز
بلبل است که روح را باهتزاز و هیجان درآورد.
- (۳) بوی عنبر قام قطعات گل باغ عمومی ؛ دماغ را
تازه و طبیعت را خرم می سازد .
- (۴) انگور لطیف استالف ؛ مثل شهد شیرین و بلکه در
مذاق خیلی گوارا تر از شهد است .
- (۵) کشمیره های گرم و نرم کرک مانند ماشینخانه چقدر بدست
لطیف و ملائم محسوس میشود .
- مثال های فوق تشبیهات حسی بوده ، اول از قبیل
مبصرات ، دوم از مسموعات سوم از مضمومات ، چهارم

از مذوقات و پنجم از لموسات؛ میباشد؛ و اینها را
تشبیه مرسل مینامند زیرا حرف تشبیه مذکور است،
هرگاه حرف تشبیه از عبارت حذف شود آنرا تشبیه
مؤکد نامند مثل: رویش سرین و مویش سنبل است.
از برای گل روی شما چه تکلیفها را بر خود گوارا ساخته
ام.

بایتهام شیر محمد ناشر

